



رهائی

سال دوم - شماره ۵۹
پنجمین ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹
په ۲۵ رپال

دراين شماره:

• "مجاهدين و آرمایش سرنوشت"

کوشش در ایجاد توهمی جدید

• قصاص و مشروبات آن (۲)

بزرگترین محرک برای قتل و جنایت

• پیروزی ریگان بر کارتر

شکستی برای کمیسیون سه جانبه

• تهاژدی مصر و تکرار آن در عراق (۲)

حزب بعث در قدرت

• در حاشیه رویدادها

♦♦♦و

“مجاهدین و آزمایش سرنوشت”

کوشش در ایجاد توهمی جدید

روحانیت تشیع برای اولین بار فرصت یافته است که ایدئولوژی خود را در آزمون عمل بگذارد. اسلام مکتبی رایبهمه خلایق نشان دهنده مردم خود تصمیم بگیرند که آیا طالب "زندگی موعود در پناه اسلام" هستند یا نه. بیش از ۹۰ درصد روحانیون و ازهمه مهمترین امام (که زای ۳۵ میلیون "الدنک" نیز به نظر آیت الله منتظری در مقابل رای او حکم هیچ است) در این مورد اتفاق نظر دارند. در این میان سازمان مجاهدین عزم جزم کرده است که بمردم بفهماند که اینها همه دروغ میگویند. که خواست روحانیت تشیع چیزی جز آنست که روحانیون تشیع میکنند. که اینها هیچیک نفهمیده اند اسلام راستین چیست. که اینها هیچکدام آموزشهای ائمه معصوم را درک نکرده اند. ... مجاهدین میخواهند اسلام را از دست این مسلمانان که قرآن و احادیث را از بالا به پایین و از پائین به بالا از حفظ میخوانند "نجات" دهند. این که این کار چقدر دشوار است موضوع بحث دیگری است ولی در این زمینه بهرحال حق دمکراتیک مجاهدین در انجام این خواست قابل تشخیص است. معذرا مجاهدین با کوشش در این امر خواه و ناخواه چند مسئله را نسبت بخود میپذیرند.

۱- ورود این اتهام را از جانب پیروان

امام و روحانیون مبنی بر اینکه کسانی که زیر بار خواست "روحانیت تشیع" نمیروند منافق هستند. مومنین و مسلمانان یا باایند گفته های امام و نواب امام را بپذیرند و یا سخنان جمعی را که به آموزشهای "مارکستی" نیز "آلوده" هستند. دین اسلام یا آن چیست است که امامان میگویند یا آنچه که مجاهدین میخواهند. در این زمینه تصمیمگیری مسلمانان که بنا بر اسلام مقید به تقلید هستند گریز ناپذیر است. بالاخره فیالمثل یا بنی قریظه ای در تاریخ بوده است یا نبوده است. یا پیغمبر اسلام حکم به قتل عام آنان داده است یا نه نداده است. کوشش مجاهدین در برجسته کردن "لمحاتی" از دید دمکراتیک بزرگان اسلام در مقابل بنی قریظه تاب مقاومت نمی آورد. مومنین و مقلدین بالاخره یا باید اعمال بزرگان اسلام را ملاک قرار دهند یا تفسیرهای مجاهدین را.

۲- در همین زمینه که اتهام منافق از سوی مجاهدین وارد میشود، کسانی که به درستی از تجارب حکومت اسلامی به درک ماهیت حکومت دین سالاری و دین را همنامی میشوند از این

دربسیاری از نقاط کشور، خاصه در شهرهای شمال، سازمان مجاهدین خلق ایران در معرض یورش تازه ای از طرف عمال و جیره خواران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. در حالیکه چند صد مجاهد در زندانهای رژیم تحت فشار هستند آقای بهشتی اعلام میدارد که آنها "جگر گوشه های" او هستند و آقای منتظری اتهام کافر بسودن مجاهدین را تکذیب میکند. شکجه گران بهر راء س ابور و مبارزین سیاسی در سیاه چالند. و این خودگویا ترین شرح ما وقع است. این نمودار ماهیت "دموکراتیک" رژیم حاکم و جناحهای قدرت است. در محکوم کردن این شرایط، در منفور داشتن شیوه های حکومت و در دفاع از حقوق دمکراتیک مجاهدین خلق و سایر نیروهای سیاسی مخالف نمیتوان کرد. در این زمینه هر چه گفته و کرده شود باز کم است.

اما برای کسانی که صرفاً "به محکوم کردن ارتجاع و اعلام حمایت از نیروهای مترقی" بسنده نمیکنند، جستجوی علت و علل این وضع امری ضروری است. این جستجویست که میتواند رهنمودهایی بدست دهد که در تغییر شرایط موثر افتد. در این زمینه میتوان به نکاتی اشاره کرد.

در مورد اساسی ترین عامل یعنی ماهیت سرکوبگر، غیردموکراتیک، پدسارانه و مرتجع سرکردگان رژیم توضیح زیادی لازم نیست. مسا و بسیاری از نیروهای مترقی دیگر در این زمینه سخن بسیار گفته ایم. در یک کلام، ولایت فقیه یعنی اصل ارتجاعی حاکمیت یک موجود بر سرنوشت و جان و مال انبوهی از مردم. تجدید عصرها رون الرشید و بنی امیه، چیزی جز این نمی طلبد و حکام جدید چنین میکنند. میان گفته و عمل آنها خلایق نیست. برعکس از یکطرف، سازمانهایسی نظیر مجاهدین هستند که با روشن نکردن دید خود از مسائل دمکراتیک و با محدود کردن توضیح مسائل به شیوه های کار حاج ماشاء الله قصابها و بهشتی ها، ناخواسته در کند کردن حربه دمکرا- تیک مؤثر بوده اند. و از طرف دیگر کاسه لیسان "چپی" که با زائد پنداشتن مسائل دمکراتیک در انحراف بخشی از مردم مؤثر بوده اند، در این زمینه توضیحاتی ضروری است.

سازمان مجاهدین هم خود را مصروف به نجات اسلام از دست مسلمانان کرده است. پس از ۱۴۰۰ سال اولین بار روحانیت تشیع براریکه قدرت سوار است و امامی را بر راء س خود دارد که از کل امامان معصوم هوادار و قدرت بیشتری دارد.

"لیبرالها" نشان میدهد که از جهت سطح فکری درست‌انور سکه فدائیان خلق (اکثریت) است. آنها نیز بهمین سیاق از طرف دیگر بآنگ بر-میدارند و گناه هرچه هست و نیست را بآنگ گردن "لیبرالها" می‌اندازند. بدیده آنها آنگار کارگران مبارز نیز توسط مسلمانان و آتفه از کارخانه‌ها اخراج میشوند، به حزب جمهوری نباید خرده گرفت اینجانبز انگشت "لیبرالها" در کار است.

۴- نمیتوان این نوع قضاوتها را به سادگی مجاهدین و فدائیان (اکثریت) را - صرفاً - ساده اندیشی خواند. من الاتفاق هم در این نوشته مجاهدین و هم در نامه‌ای که از طرف فدائیان (اکثریت) ظاهراً خطاب به مجاهدین خلق ایران نگاشته شده است پیداست که نویسندگان این متون در بکار بردن انواع شگردهای قلمی بسیار گمراه کردن خواننده مهارت دارند. هردو گروه میدانند که چه چیزی را میخواهند مخفی کنند. بلد هستند که چگونه صغری کبری بچینند و بموقع به صحرای گر بلا بزنند. خوب متوجه هستند که چه کنند که خواننده ساده دل گام به گام "استدلالات" آنها را دنبال کند و به نتیجه "مطلوبه" برسد بی آنکه متوجه شود که چه چیزهایی بوی گفته نشده است. ایمن دو را مقابل هم بگذارید تا مشاهده کنید که چگونه میتوان از شرایط واحد، حاکمیت "لیبرالها" و یا حاکمیت آخوندها را نتیجه گرفت { بنا - براین مسئله این نیست که اینها صرفاً - ساده - انگارند و یک طرف قضیه را می بینند. مسئله اساسی اینست که میخواهند چنین بنمایانند. آگاهانه چنین میکنند و این چیزی جز فریب مردم نیست. فدائیان (اکثریت) با متحر کردن نقش "لیبرالها" در مصائب جامعه، مردم را در ادامه توهم کنونی تشویق میکنند و در این امید هستند که بالاخره مناسبات رژیم اسلامی با "کشورهای سوسیالیست" منجر به "استقلال و آزادی" ایران بشود (!)، مجاهدین با عصبانیت میشوند که حال که بخش عظیمی از مردم بنا بر تجربه زندگی از بند توهم کنونی برها میشوند، به دام توهم جدیدی بنام بنی صدر بیفتند. مشکل بتوان گفت کدام خطا کارترند.

۵- نامه فدائیان (اکثریت) به مجاهدین، در حقیقت روی اصلی سخن را متوجه هسلواداران خود و فدائیان دارد. بنظر میرسد که در صفوف هواداران آنها نسبت به حمایت از آخوند بهشتی تردیدهایی وجود دارد و نامه که چشم به مجاهدین دارد دهانش را به گوش هسلواداران فدائیان گذاشته است. این استنباط از اینجا ناشی میشود که پیام نامه نه تنها حمله به "لیبرالها" بلکه دفاع از آخوندهاست. باین عبارات توجه کنید تا ببینید که آیا تفاوتی میان آن و عبارات مشابه در روزنامه جمهوری اسلامی هست یا نه:

"این نگرانی‌ها وقتی میشوند به گونه‌ای جدی تر مورد توجه قرار گیرد که درک کنیم نیروهای اصلی جمهوری اسلامی ایران که در شرایط فعلی طبیعتاً هدف اصلی

مستلزم غافل نیستند که مجاهدین با تلاشهای خود سد راه تجربه آموزیهای توده‌های مردم میشوند و آنان را از توهمی بدامان توهم دیگر میبرند. قرار دادن حکومت اسلام راستین بمشابه بدیل اسلام مکتبی، گذاشتن توهمی در مقابل توهم دیگر است. بجای آنکه توده از تجارب بیاموزد، لاقابل بخشی از آن ممکن است این بدیل را جدی بگیرند و باز هم ده‌ها سال در جستجوی سراب باشد و تازه در انتهای آن بفهمد که بنی قریضه بنی قریضه است.

۳- اما آنچه که در عملکرد مجاهدین بیش از همه قابل انتقاد است جانبداری آنان از جناح با اصطلاح لیبرال هیئت حاکم است. در این مورد مجاهدین درسهای تاریخ را بدور ریخته‌اند و خود را کلاً در اختیار کسانی قرار داده‌اند که حتی تجربه کوتاه عمر جمهوری اسلامی نشان داده است که ریاکارانی بنام هستند. در سراسر مقاله مجاهد شماره ۱۰۱ "روحانیت و آزمایش سرنوشت" درک سطحی، غیر علمی و غیر واقفانه بینانه مجاهدین از ماهیت دولت و حکومت به بهترین وجهی در معرض دید قرار داده شده است. مجاهدین گوئی نمیدانند که رژیم چیست و دولت کدامست، گوئی هرگز از مناسبات اقتصادی و اجتماعی چیزی نشنیده‌اند یا روشی که شایسته بنی‌صدرها و بازرگانهاست همه چیز را درهم میکنند، همه الفاظ را بجای و بیجا ردیف میکنند تا بخیال خود ثابت کنند که گناه هرچه که در کشور ما میگذرد بمعده "روحانیون" است. این روحانیون چه کسانی هستند، پایگاه طبقاتی آنها چیست؟ شرایط جامعه کدامست؟ هیچ اهمیتی برای مجاهدین ندارد. همین تحلیل را چهار صد سال پیش هم اگر روحانیون بقدرت میرسیدند میشد کرد. در اینجا نه سرمایه‌داری ایران مطرح است و نه سرمایه‌داری جهانی، و بنا بر این خطری هم با سم خطر "لیبرالها" وجود ندارد. در سراسر این نوشته نه ذکر سربازی از "لیبرالها" وجود دارد و نه هشدار در مقابل آنها. چنین بنظر میرسد که اگر جناح بنی‌صدر در حاکمیت غلبه داشت مجاهدین چیزی برای گفتن و شکوه کردن نداشتند. وقتی آنها شعما از حاکمیت حذف میشوند و بقول مجاهد "شیربی یال و دم و اشکم" نمایانده میشوند (همان چاقوی بی تیغه آقای بازرگان است) بنا بر این چه گناهی متوجه آنهاست؟ اساساً نه در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه سیاسی هم گوییم "لیبرالها" وجود خارجی ندارند. این آقای بنی صدر نبود که ریاکارانه به دانشگاه حمله کرد و آنرا بست، و این همان شخصی نیست که ایضاً ریاکارانه میخواهد قهرمان یا زکیردن دانشگاهها شود! این آقای "شورا، پورا" نبود که خصمانه ترین حملات را به کارگران میکرد و این همان ریاکاری نیست که اکنون از سازمانهای مشرقی استدعا میکند از او حمایت کنند.

سازمان مجاهدین خلق با سرپوش گذاشتن بر ماهیت لیبرالها، با "حذف" آنها از حاکمیت، با حمایت عملی خود از بسیج و فریب مردم توسط

خواننده درمی یابد که اگر یکسال پیش در مقابل تعجب دیر باوران میگفتیم "خدا را شکر" که فدائیان به حکومت نرسیدند از چه می ترسیدیم. اینان به حکومت نرسیده چنین اند، وای بر ما و همه مردم ایران اگر اینها قدرت واقعی هم داشتند و بالاخره

"آیا واقعا این برای انقلاب ما دردناک نیست که در یکجا دوست خلق ((مجاهدین)) از آزادی عمل دشمن خلق ((قطب زاده)) دفاع میکنند و دشمن را دوست می نمایند. و در جای دیگر دوست خلق ((بهشتی))، دوست خلق ((فدائیان)) را دشمن خلق مینمایانند و از آزادی عمل او در برابر دشمن خلق ((صدام)) رسماً و علناً "جلوگیری میکنند؟" نه! این برای "انقلاب ما دردناک نیست" ایمن باعث شادمانی است که شما قبل از کسب قدرت ماهیت خود را افشاء کردید، زمانی مسئله "دردناک" است که مردم دشمن خلق را دوست خلق تصور کنند. درد شما درد خلق نیست. یک چیز برای شما "دردناک" است و چیز دیگری برای خلق

عـ با اینهمه خواننده نباید بپندارد که از نظر فدائیان (اکثریت)، "لیبرالها" مهـ دورـ الدم هستند. فدائیان (اکثریت) با همـ دشنا مـ هـ اشـی که برای اینان دارند و لـ سـی کاسـکارانه حساب هم میکنند. در نامه دیگری از حضرات خطاب به رئیس جمهور میخوانیم: "ما همچنین امکان این را که شما در خط استقلال و آزادی ایران باقی انید منتفی نمیدانیم"

چگونه آقای بنی صدر میتواند در خط استقلال و آزادی ایران باشد؟ جواب پیدا است "آقای رئیس جمهور! شما باید به صراحت به مردم توضیح دهید که آیا دوستی با دولتهای سوسیالیستی و ضد امپریالیست جهان را که دشمن هر نوع سلطه گری و تجاوز هستند و در دفاع از استقلال و آزادی میهن ما همراه و یار ما هستند ترجیح میدهید یا نه؟ و بالاخره اگر آقای رئیس جمهور انمیداند "امروز خیلی از مردم میدانند که رابطه میهن انقلابی ما تنها اگر با دولتهای سوسیالیستی ترقیخواه که دشمن اصلی امپریالیسم جهانی هستند گسترش یابد به سود استقلال و آزادی میهن ما است" کالای سوسیالیستی؟ فروش گا ز سوسیالیستی؟ خرید اسلحه "سوسیالیستی" یا د حزب توده به شرا چه زمانی شاهد ادغام "کـ" و "مردم" خواهیم بود تا "کار مردم" را یکسره کنند؟



واکنش از مجاهدین سؤال میکنیم که در

بقیه در صفحه ۱۲

تمامی آن حملات ((حملات امپریالیستها و صدام)) قرار دارند....

ایضا "آیا زمان آن نیست که از تظاهرات و درگیریها و زدوخوردهای صدام دلشاد کن جلوگیری کنیم و بجای آن نیروی خود را در کمیتهها ((۱))، شوراها و انجمنهای محل در خدمت حل مشکلات و مسائل مردم... بسج کنیم؟"

بنظر فدائیان حزب جمهوری اسلامی آن نیروی اصلی است که مورد تمامی حملات است. این حزب از "انقلاب ما" حمایت میکند و بنا بر این مورد هجوم است. باید دست این حزب را باز گذاشت و در مقابل آن ابدا "مقاومت نکرد چون صدام دلشاد میشود، سهل است باید نیروهای خود را در اختیار کمیتههای آن قرار داد تا زندانها را پرتر کنند... مشکل بتوان و قیاحانه تر و ارتجاعي تر از این سخن گفت و خم به ابرو نیاورد. این حضرات وقاحت را تا به آنجا کشیده اند که میگویند اگر اینها به گوش شما سیلی میزنند، مقاومت نکنید، اگر خانه هایتان را خراب میکنند، درگیری ایجاد نکنید، اگر حلقوستان را می فشارند، فریاد نزنید، زیرا صدام "دلشاد" میشود. زمانی بود که میگفتیم جنگ بهترین مستمسک برای طبقه حاکم است تا تحت لوای آن هر غلطی می خواهند بکنند و هر صدائی را خفه کنند. امروز کسانی را می بینیم که وقیاحانه تحت نام کمونیسم برای حاکمین رینا کار دل میسوزانند و دیگران را بر حذر میدارند که در مقابل او باش مقاومت نکنند، نکنند صدام دلشاد شود.

با این حضرات باید گفت پس غلط کردید که در مقابل یورش به دانشگاه مقاومت کردید (مقاومت و سپس سازش). پیدا است که اگر بر را شلگر جرار حمله به دانشگاه بنی صدر نبود همین مقاومت را هم نمیکردید. مسئله شما اینست که همواره متحد بهشتیها و رفسنجانیها بمانید. به کمیتههای آنها پیوندید. آزاد بخواهان را متفقا "دستگیر کنید و عمده ظلم آخوندهای مرتجع شوید. و همه اینها را بنام "کمونیسم" و برای بی اعتبار کردن کمونیسم بکنید.

"امروز کاربرد زور و استفاده از روشهای خشونت آمیز برای تأمین "حقوق و آزادیهای سیاسی" فضای دمکراتیک را در جامعه ما تخریب میکند." ملاحظه میکنید که از دو جامعه سخن میگوئیم. برای فدائیان اکثریت "فضای دمکراتیک" وجود دارد. اما آن کسی که بخاطر بخش یک اعلامیه محکوم به ۳ سال زندان میشود از چنین "فضای بی خیر است. بگذارید هادی غفاری نعلش ما را در خیابان بیندازد، چه باک. مهم این است که "فدائی" در زندان نباشد. مهم اینست که "فدائی" هم در کمیتهها نباشد.

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

قصاص و مقررات آن: (۲)

بزرگترین محرک برای قتل و جنایت

در شماره قبل، ضمن بحث کلی درباره لایحه "قصاص و مقررات آن" که توسط شورای عالی قضائی، جهت ارائه به مجلس شورای اسلامی تهیه شده، پاره ای از مواد آن را در رابطه با سرکشی و مخالفان سیاسی مورد بررسی قرار دادیم و متذکر شدیم آن مواد در واقع تجویز شرعی نابود کردن "کفار و مشرکین" و تمام کسانیست که "شرعا مستحق کشتن" هستند. در قسمت اول مقاله سلسله خلعت عمده برای لایحه "قصاص و مقررات آن" برد شدیم:

۱- خلعت فوق ارتجاعی و برخوردی نهاییست ساده لوحانه لایحه قصاص در زمینه مسائل اجتماعی، بنحوی که این لایحه بزرگترین محرک و بهترین شوق قتل و جنایت است.

۲- این لایحه، به شدیدترین و وحشیانه ترین نحوی خلعت طبقاتی دارد.

۳- به بیشمارانه ترین شکلی حقوق انسانی زنان و اقلیت های مذهبی را نفی می کند.

خلعت طبقاتی و نفی حقوق انسانی زنان و اقلیت های مذهبی را در سومین و آخرین قسمت این مقاله مورد توجه قرار خواهیم داد و در این شماره خلعت فوق ارتجاعی لایحه "قصاص و مقررات آن" را مورد بررسی قرار میدهم.



برای اثبات این امر لازمست عمده ترین مواد لایحه قصاص مورد توجه و بررسی قرار گیرد. در قسمت اول این مقاله ذکر کردیم که قتل "شبه عمد" و قتل "خطا"، مشمول مقررات قصاص نیست و قاتل با پرداخت دیه (پول خون) از مجازات معاف است. در واقع، مجازات قاتل همان پرداخت دیه "است. در حقوق اسلامی، حکم قصاص، علی القاعده، در مورد قتل عمد صادر می شود. ولی بطوریکه خواهیم دید امکان اثبات وقوع قتل عمد، بر اساس لایحه قصاص، بسیار ناچیز است و از چند در صد تجاوز نمی کند. تازه این موارد بسیار نادر نیز محمول استثنای ناشی می شود. در زیر مهمترین آنها را تذکر میدهم:

۱- ماده ۴۵: "قتل عمدی موجب قصاص است، لکن با رضایت ولی دم و قاتل بمقتدار دیه یا به مبلغی کمتر از آن یا زیادتر از آن تبدیل می شود" (در اینجا و در همه جا در این مقاله تاکیدها را ماست). بنابراین اگر قتل عمد، اثبات هم بشود، در صورت توافق ولی دم و قاتل، قصاص به سه پرداخت دیه تبدیل می شود و قاتل از هرگونه مجازات (جز پرداخت خون بها) معاف میگردد.

۲- تبصره ۲ از ماده ۴: "اگر اکراه شونده طفل ممیز باشد نباید قصاص شود بلکه باید عاقله او دیه قتل را بپردازد"

۳- ماده ۵: "هرگاه مرد مسلمان عداوت زن مسلمان را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او ((به قاتل)) بپردازد."

۴- ماده ۷: "...اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص، نصف دیه مرد را به قاتل بپردازد."

۵- ماده ۴۶: "هرگاه مردی زنی را بقتل رساند ولی ((یعنی ورثه)) او مخیر است بین قصاص یا پرداخت نصف دیه کامل به قاتل و بین مطالبه دیه زن از قاتل"

در مورد سه ماده اخیر الذکر، در قسمت سوم مقاله، درمبحث نفی بیشمارانه حقوق انسانی زن، سخن خواهیم گفت.

۶- ماده ۱۶: "هرگاه پدر و جد پدری فرزند خود را بکشد قصاص نمیشود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد و حاکم شرع او را تعزیر مینماید و غیر پدر و ((غیر)) جد پدری ((از جمله مادرو جد مادری)) مانند دیگران قصاص می شوند."

در اینجا از نویسندگان به تنها سبب بلکه جنایتکار این لایحه باید پرسید: پدر و جد پدری بچه حقی می توانند فرزندونه خود را بکشند؟ آیا این جواز شرعی فرزندکشی نیست؟ چرا که پدر و جد پدری پیش از این دانند که مشمول قصاص نخواهند بود و فقط به پرداخت دیه محکوم می شوند.

قریب یکماه پیش یکی از آخوندها در یک برنامه تلویزیونی به "پدران مسلمان" هشدار میداد که در مورد فرزندان گمراه و مشرک خود این همه اعمال وستی بخرج ندهند. می گفت: محبت به خدا هزار بار گرامی تر از محبت به فرزند است. و از ابراهیم مثال می آورد که میخواست فرزندش را در راه خدا قربانی کند. او به "پدران مسلمان" توصیه میکرد: بکوشید فرزندان گمراه خود را که از راه خدا و اسلام منحرف شده اند اول با استدلال و منطق، و بعد با نصیحت آنها را بطرف اسلام بازگردانید. ولی اگر نصایح مکرر شما سودمند نیفتاد، آنها را بشدیدترین وجه مجازات کنید.

اینجا می توان سؤال کرد: آیا جواز شرعی فرزندکشی در همین رابطه نیست!

۷- ماده ۱۸: "هرگاه عاقل دیوانه ای را بکشد قصاص نمیشود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بپردازد."

از جواز بیشمارانه دیوانه کشی که بگذریم آیا

شبه عمد و خطا وجه عمد) باید بین اولیاء "دم" و "قاتل" از طریق کدخدا منشی حل و فصل شود و هیچ ربطی به جامعه ندارد. چرا که در چهارده قرن پیش، در عربستان، جامعه همان چند قبیله بود. از این نظر، دادرسی در حقوق اسلامی بسیار ساده است و در شرایط خاص جامعه در آن ایام، این سادگی مشکلی ایجاد نمیکرد. اما رژیم جمهوری اسلامی می خواهد، در جامعه تکامل یافته امروز، همان سادگی و ساده لوحی آئین دادرسی را طبق النعمل یا لتعل حفظ کند. شورای عالی قضائی می پندارد که یک جنایت بزرگ با تمام پیچیدگی های آن در جامعه سرمایه داری امروز را می توان بهمان سیاق چهارده قرن پیش در یک جلسه کوتاه حل و فصل کرد بر اساس لایحه "قصاص و مقررات آن"، متهم به قتل عمد یا با قاصد محکوم به قصاص است که باید یا شمشیر تیز گردن او را بزنند و یا به پرداخت "دیه" محکوم می شود که در صورت پرداخت آن، فی المجلس آزاد میگردد. ببینیم که آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور، یعنی عالی ترین مقام قضائی در جمهوری اسلامی، در برخورد با این مسئله مهم اجنبی، چه توجیه ایلهائی را ارائه میدهد: "مجازاتهای که در قانون جزائی اسلام هست غالباً مجازاتهای است که قطعی و فوری و قابل اجراست. بی آنکه با رستگینی چون زندانها و دارالتادیبها را با همه مشکلاتشان بر جامعه تحمیل کنند" (مباحثه آیت الله بهشتی با روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹).

باری، در لایحه "قصاص و مقررات آن" یا بقول آیت الله بهشتی "قانون جزائی اسلام"، قتل عمد تقریباً در تمام موارد غیر قابل اثبات است و برای اینکه این ادعا ثابت شود لازمست که ببینیم لایحه مذکور برای اثبات قتل عمد چه راههایی را پیشنهاد می کند. لایحه مورد بحث سه راه حل برای اثبات قتل عمد ارائه میدهد: اقرار، شهادت و قسامه در موارد لوث، مادر زیر سه راه حل مذکور راه اختصار مورد بررسی قرار میدهم.

۱- اقرار: مواد ۲۹ و ۳۰ لایحه قصاص، شرایط اقرار کننده (یعنی: کمال عقل، بلوغ، اختیار و قصد) و استثنائات آن یعنی شرایط عدم نفوذ اقرار (مانند دیوانه، مست، کودک، مجبور، ساهی، هازل، خوابده، بی هوئی) را متذکر می شود. ماده ۲۸ این لایحه می گوید: "هرگاه کسی اقرار به قتل عمدی نماید گرچه اقرارش بکمرته باشد، مستحق قصاص است".

البته کمتر قاتل ابله پیدای می شود که به ارتکاب قتل، آنهم به قتل عمد اقرار کند و اگر چنین "اشباهی" مرتکب شد، طبق ماده ۳۲ همین لایحه، راه بازگشت هم پیش بینی شده است: "هرگاه کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن، دیگری بیاورد و بهمان قتل مقتول اقرار نماید، در صورتیکه اولی از اقرارش برگردد" در این حال "قصاص و دیه از هر دو ساقط" می شود و دیه مقتول را باید "از بیت المال بدهند". در قوانین مجازات عمومی وقتی دو اقرار در تعارض قرار گیرند اقرار از مزمره ادله اثبات جرم حذف می شود و اصل جرم برجا باقی میماند و باید تا اخذ نتیجه قطعی و شناختن مجرم واقعی، از طریق سایر وسائل اثبات جرم مورد پیگیری قرار گیرد. اما در لایحه قصاص

این ماده در عین حال جواز شرعی کمونیست کشی نیست زیرا که بر اساس منطق آخوندی یک فرد اگر عاقل باشد، کمونیست نمی شود.

۸- ماده ۱۹: "هرگاه بالغ نابالغی را بکشد قصاص میشود لیکن بهتر است اولیاء دم برای رعايت احتیاط شرعی از قصاص صرف نظر کنند و به دیه راضی شوند".

یعنی "رعايت احتیاط شرعی" ایجاب می کند که "نابالغ" یک انسان کامل تلقی نشود. از این استثنائات برای فرار از مجازات و به تعبیر درست تر، برای تجویز آدم کشی در لایحه قصاص فراوان است که پرداختن به همه آنها از حوصله این مقاله خارج است و به برخی دیگر از آنها در مبحث "نحوه اثبات قتل عمد" اشاره می کنیم ولی قبل از پرداختن به مبحث مذکور لازمست بعنوان جمله معترضه به یک نکته اشاره کنیم:

ماده ۴۸ لایحه می گوید: هرگاه کسی که مرتکب قتل عمدی شده است فرار کند و به اودسترسی نباشد تا آنکه بمیرد قصاص تبدیل به دیه می شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیکترین خویشان او بخواهد. الاقرب فالاقرب پرداخت میشود. فرض کنیم که از فرد مورد بحث "مالی" باقی نمانده باشد. بنابراین پاسداران، بر اساس این تکلیف شرعی و بنابر دستور آیه "الاقرب فالاقرب" (و فیقه دارند که خانه به خانه و شهر به شهر برفتند تا بالاخره متوجه شوند که مثلاً دختر عمومی آن فرد در فلان شهر در دست "مالی" دارد که بشود "دیه" را نقد کرد. پاسداران به دختر عمومرا - چیه میکنند و میگویند: خانه شما برای پرداخت "دیه" بسرعمویتان توقیف است! لابد در همین رابطه بود که شاعر، در چند قرن پیش، چنین فرمود:

گفته گرد در بلخ آهنگری
به شوستر زنند گردن مسگری

نحوه اثبات قتل عمد

گفته ایم و لازمست تکرار کنیم که در لایحه "قصاص و مقررات آن" "قتل شبه عمد" و "قتل خطا" جز احکام دیات است و قصاص مورد پیدای نمی کند یعنی که متهم در صورت محکومیت به قتل، در بدترین حالت، با پرداخت دیه (پول خون) از مجازات معاف می شود، و در بهترین حالت، حتی دیه نیز نمی پردازد.

اما در مورد قتل عمد، متهم و حتی محکوم به قتل عمد، در صورت داشتن ثروت، تقریباً در تمام موارد می تواند با پرداخت دیه از مجازات معاف شود. لایحه شورای عالی قضائی، تمام مراحل و پیچ و خم های دادرسی مدنی برای شناخت علل و عوامل قتل، راههای اثبات محکومیت یا برائت متهم و تمام روابط پیچیده اجتماعی را بدور می ریزد گویی که قتلی در هزار و چهار صد سال قبل، در یک جامعه بدوی صورت گرفته است.

در قسمت اول مقاله اشاره کردیم که جنایت در حقوق اسلامی، یک امر خصوصی است و قتل (چه

در صورت تعارض اقرار، اصل جرم یعنی وقوع قتل (چه عمد و چه غیر عمد - قصاص یا دیه) لوث می شود. نتیجه اینکه اثبات وقوع قتل عمد از طریق اقرار عملاً غیر ممکن است. حداقل اینکه: اثبات قتل عمد از طریق اقرار، در حکم احتمالات بسیار ناچیز می باشد. زیرا کمتر مضطرب است که به ارتکاب قتل (بویژه قتل عمد) اقرار کند و در صورت چنین خط، بطوریکه دیده ایم بهترین راه قرار ممکن از مجازات در متن لایحه قصاص پیش بینی شده است. حال ببینیم که دومین راه "اثبات قتل عمد در دادگاه" چیست.

۲- شهادت ماده ۳۳ لایحه اعلام می کند: "قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود." این ماده دارای چهار استثناء است. این استثناءات با اندازه کافی رسا و گویا می باشند و ما آنها را بدون هیچگونه تفسیری فقط با تأکید بر روی پاره ای از کلمات و عبارات (در زیر نقل می کنیم): ماده ۳۴: "هرگاه یکی از دو (مرد) عادل گواهی دهد که متهم به قتل عمدی اقرار نمود و ((مرد عادل)) دیگری گواهی دهد که متهم به قتل اقرار کرد و بقیه عمد شهادت ندهد اصل قتل ثابت می شود و متهم مکلف است که نوع قتل را بیان کند. اگر اعتراف به قتل عمد نمود قصاص می شود و چنانچه متکرر قتل عمد شد و قسم یاد کند قصاص از او ساقط است."

ماده ۳۵: "هرگاه ولی، مدعی قتل عمد شود و یکی از دو عادل شهادت به قتل عمد دهد و دیگری به اصل قتل شهادت دهد نه به قتل عمد و متهم قتل عمد را انکار کند مندرج در باب لوث خواهد بود. مدعی باید قتل را با قسم ثابت کند."

ماده ۳۶: "هرگاه یکی از دو مرد عادل شهادت به قتل دهد و دیگری شهادت به اقرار متهم به قتل دهد، قتل ثابت نمی شود و داخل در باب لوث خواهد بود."

ماده ۳۷: "هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که زید مثلاً قاتل فلان شخص است و دوشاد ((مرد)) عادل دیگری گواهی دهند قاتل او عمرو است، در این مورد هم قصاص ساقط است و هم دیه."

نتیجه اینکه بطوریکه در ماده ۳۳ دیده ایم قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل (و لا غیر) ثابت می شود. اولاً لایحه قصاص هیچ جا خبری از دو مرد عادل را ذکر نمی کند و معلوم نیست که عادل یا غیر عادل بودن دوشاد مرد که می توانند سرشوت قاتل (برائت یا محکومیت او در مورد ارتکاب قتل عمد) را مشخص کنند چگونه و بر اساس چه معیار ها می تعیین می شود. ثانیاً در مورد یک قتل عمد، اگر دوشاد عادل مرد وجود نداشته که وقوع قتل عمد و انتساب آنرا به متهم به قتل، شهادت دهد چه می شود؟ جواب به سؤال اخیر را در مزخرفات تنی بنام مواد قانونی (مواد ۳۳ تا ۳۷) که در قبضه قلم شنیده ایم و دیده ایم که در موارد قصاص ساقط می شود، در مواردی قصاص و دیه شود و ساقط می شوند و در مواردی نیز مدعی باید ارتکاب قتل را با قسم ثابت کند.

گذشته از همه اینها، باید مزاردی بسیار زائد

و استثنائی وجود داشته باشد که قاتل در حضور عمده زیانی کسی را بقتل برساند و مضافاً آن جمع، "دو مرد عادل" بعنوان شاهد وجود داشته باشند تا قتل عمد ثابت گردد. با آنچه که گذشت بخوبی پیداست که شهادت ما اقرار کمترین کمکی به شناخت حقیقت نمی کند. ببینیم که سومین و آخرین راه "ثبوت قتل در دادگاه چیست؟

۳- قسامه در موارد لوث: بجای هرگونه شرح و تفسیری بهتر است عمده ترین مواد مبحث قسامه در موارد لوث و دقیق تر اینکه خزعلاتی بنام مواد حقوقی را که توسط شورای عالی قضائی تهیه شده است، نقل کنیم:

ماده ۳۸: "هرگاه قرائن و شواهد ظنی سبب شود که حاکم شرع به وقوع قتل گمان ((یعنی شک)) پیدا کند از موارد لوث خواهد بود. مانند اینکه فقط یک شاهد شهادت دهد..."

ماده ۴۰: "در موارد لوث ابتدا از مدعی علیه، شهود معتبر مطالبه می شود و اگر شهود نداشته باشد مدعی می تواند برای اثبات مطلب خود چهل و نه نفر مرد از خویشان و بستگاه خود را که از جریان آگاهی داشته باشند دعوت کند تا با اتفاق جهت

اثبات دعوی، قسم یاد کنند و چنانچه عده آنها کمتر از نصاب باشد، قسم را تکرار کنند تا ۵۰ دفعه شود. در این موقع، حق او ثابت می گردد. و اگر مدعی بستگانی ندارد یا بستگان آنرا نمی شناسد یا آنرا نمی شناسد یا آنرا نمی شناسد حاضر به قسم نیست مدعی خود می تواند پنجاه بار سوگند یاد کند تا حق او ثابت گردد."

ماده ۴۱: "هرگاه مدعی اقامه قسامه نکند مدعی علیه می تواند برای برائت خود از چهل و نه نفر مرد از خویشان و بستگان خود دعوت کند تا با اتفاق اقرار جمعی پنجاه نفر می شوند همگی به برائت مدعی علیه سوگند یاد کنند و اگر عده کمتر از نصاب باشد همانها قسم را تکرار کنند تا شماره پنجاه تکمیل شود و اگر منحصر به خود او شد به تنهایی پنجاه بار قسم یاد می کند و چنانچه ایا کند بنفع مدعی حکم داده می شود."

ماده ۴۲: "نصاب قسامه در قتل شبه عمد و هینظیر در قتل خطا محض بیست و پنج نفر می باشد که بر طبق مواد گذشته عمل می شود."

ما این نمونه های مفصل را نقل کرده ایم تا عمق فاجعه در ابعاد مخوف و نفرت انگیز آن بنمایان گذارده شود. در مقابل چرندیاتی که در این صفحات بعنوان مواد حقوقی ارائه داده شده است، چه می توان گفت؟ آیا به مردم ستم دیده ای که در آغاز مشروطیت، قبل از هر چیز، خواستار تأسیس "عدالتخانه" بودند تا پدرها را بر حسب داد؟ "عدالتخانه" در آن ایام مفهومی دوگانه داشت: ایجاد مجلس شورای ملی و تأسیس عدلیه و به تعبیر دیگر، مردم خواستار جمعیتی از نمایندگان منتخب خود بودند که قوانینی جدید وضع کنند و مرجعی که بر اساس آن قوانین حکم دهد. زیرا که توده ها از مقررات قرون وسطائی و از استبداد مخوف حکام شرع و احکام متضاد و نالمانه آنها بجان آمده بودند. مگر امروز

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتگشان؛ انقلابی دگر باید

پیروزی ریگان بر کارتر

شکستی برای کمیسئون سه جانبه

ب. سامری

هالیوود رایبه قمدزادگان خویش انگلستان شرک نمایند.

مفهوم و اهمیت شکست کارتر از ریگان

شکست کارتر از ریگان بخصوص با توجه به اینکه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا کاندیداتی که خردرئیس جمهور است برای انتخاب مجدد به قدرت شکست خورد، برای شخص کارتر و حزب دمکرات شکست بزرگی محسوب میشود. لیکن باین سبب که در جامعه آمریکا لیستی آمریکا احزاب عملکردی متعارف و سنتی ندارند، این شکست بیش از هر چیز شکست یک برنامه سیاسی جناح خاصی از امپریالیسم آمریکا است. بعبارت دیگر، آنچه در کارزار انتخاباتی در آمریکا حائز اهمیت است نه پیروزی و شکست این یا آن حزب، بلکه پیروزی و یا شکست این یا آن برنامه سیاسی است. جناح های امپریالیستی در آمریکا میگوشتند با توجه به سبب سیاسی این شکست پانچا هکانه و توهم مردم نسبت به گذشته و کاندیداهای احزاب (مثلا کارگران و اقلیت های رنگین پوستان و غیره) کاندیداهای پانچا هکانه می نمایند، مهره های خود را از مهر حزب به بیرون انداخته به پیروزی رسانند. بنابراین این کارزار با انتخابات اخیر نیز باید دید کدام جناح و برنامه سیاسی با شکست روبرو شده و کدام جناح امپریالیستی و برنامه سیاسی به پیروزی و تسلط گردیده است. برای اینکار مجبوریم استدلالی گذشته کارتر رجوع نمائیم و ببینیم کدام جناح امپریالیستی در آمریکا از وی حمایت می نمود.

تسلط از ماه مارس ۱۹۷۶، یعنی قبل از آغاز انتخابات مقدماتی حزب دمکرات برای مقیاسم ریاست جمهوری، جیمی کارتر سیاستمدار کمنا می بیش نمود. چه تنها برای دهندگان ایالت جنوبی جورجیا و برای آشنائی داشتند. اگر چه در مبارزات انتخاباتی مقدماتی حزب دمکرات، کارتر خود را مزرعه دار ساده و شهروندی عادی معرفی نمود، لیکن واقعیت این بود که وی هم صاحب یک شرکت مهندسی اشغال بود، هم با شرکت سایر اعضاء خانواده اش صاحب مزرعه بزرگ با دام زمینی و یک کارخانه با دام گاوین پاک کنی بود، و هم سهامدار یک بانک در ایالت جورجیا. علاوه بر کارتر از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۴ فرماندار ایالت جورجیا بوده و قبل از

رونالد ریگان برجسته ترین سخنگوی جناح راست افراطی (ناشیست) حزب جمهوریخواه یا پیروزی بر جیمی کارتر رئیس جمهور وقت و کاندیدای حزب دموکرات پیروزی به کاخ سفید و شکن راه خواهد یافت. رئیس جمهور جدید انتخاب آمریکا سیاستمدار ناشناخته و کمنا می نیست. وی در سال های اخیر و بویژه پس از کلدواتر که کاندیدای راست افراطی مقام ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۶۴ بود، برجسته ترین سخنگوی جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه بوده است. و در یکی دو سال اخیر که سیاستمداران راستگرای افراطی در جامعه امپریالیستی آمریکا اهمیت بیشتری یافته اند وی عمده ترین سخنگوی حزب جمهوریخواه بشمار می آید. ریگان از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۷۴ فرماندار پرجمعیت ترین ایالت آمریکا یعنی ایالت کالیفرنیا بود. در این هشت سال وی تا آنجا که توانست با برنامه های رفاهی و اصلاحی که عمدتاً مورد پشتیبانی زحمتکشان و اقلیت های نژادی سیاه و مکزیکی در آن ایالت قرار داشت، مخالفت نمود. در مبارزه بین مزرعه داران بزرگ و کارگران مهاجر مکزیکی که به علت زندگی غیر قانونی در آن ایالت به شدید ترین صورت ممکن تحت تسلط مزرعه داران بزرگ استثمار میشوند (مزدی در حدود یک پنجم حداقل دستمزد و بدترین شرایط زندگی)، جانب مزرعه داران بزرگ را می گرفت و در طی هشت سال زمانمداری تا آنجا که میتوانست جنبش دانشجویی ضد جنگ ویتنام و جنبش سیاهان در ایالت کالیفرنیا را تحت فشار قرار داد. ریگان پیش از فرمانداری ایالت کالیفرنیا هنرپیشه سینمایی بود که علاوه بر بازی در فیلم های نمایشی ارتجاعی همچنین میکوشید تا جو سیاسی هالیوود را یکمک دوستاش به سمت راست سوق دهد. در سالهای معروف به عصر مک کارتی که جناحی از بورژوازی آمریکا میکوشید تا دموکراسی بورژوازی جامعه آمریکا را به نوعی فاشیسم بدل نماید (نیمه اول دهه ۱۹۵۰) رونالد ریگان رهبر سندیکای هنرمندان هالیوود بود. وی در آن سمت میکوشید تا فاشیسم و مک کارتیسم را به جامعه هنری هالیوود نیز تعمیم داده بر هنر مفرقی در سینمای آمریکا خط بطلان بکشد. ریگان و دوستان وی در این کوشش تا اندازه ای هم موفق شدند. چه در آن سالها بود که برتولد برشت کارگردان و سنا ریونویس و شاعر انقلابی آلمانی از آمریکا اخراج گردید. و در آن زمان بود که چارلی چاپلین هنرمند مردمی نیز مجبور شد

آن نیز از بر قدرت ترس سنا نورهای سنا ایالتی ایالت جورجیا محسوب میگردید. بنا بر این، برخلاف ادعای وی، آنچه مسلم است او مزرعه داری ساده و شهروندی عادی نبود که عزم رئیس جمهور شدن را کرده بود. اصولاً بعثت هزینه های سرسام آور انتخابات ریاست جمهوری، سنا، فرمانداری ایالات و نما یبندگی کنگره آمریکا و بعثت گرانی بی اندازه تبلیغات مطبوعات و رسانه های گروهی در آمریکا هیچ فردی بدون وابستگی به انحصارات قدرتیست در انتخابات پیروز شود. بنا بر این، نه تنها مزرعه داری ساده بلکه حتی سرمایه داری بزرگ نیز قادر نیست بدون پشتیبانی انحصارات امپریالیستی در آمریکا بمقام ریاست جمهوری برسد. کارتر نیز از این قانون مستثنی نبوده و او نیز انحصارات امپریالیستی را نما یبندگی می نمود. و اما چه عواملی باعث پیروزی کارتر در سال ۱۹۷۶ گردید؟ در فاصله انتخابات ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ جامعه امپریالیستی آمریکا در موقعیتی غیرعادی قرار داشت. در آن زمان اولاً- آمریکا در ورطه یک بحران اقتصادی قرار داشت که، علی رغم وعده و وعید های بسیار، اقتصاددانان وابسته بدولت و سیاستمداران قادر به ارائه راه حلی موفقیت آمیز برای آن نبودند. ثانیاً، امپریالیسم آمریکا در تجاوزات خود علیه خلق های ویتنام، لائوس و کامبوج با شکستی افتحاج آمیز مواجه شده و جنا یا تشبیتی از سبب افشاء گردیده بود. این شکست برای امپریالیستهای مغرور و متکبر آمریکا بی بسیارگران تمام شده بود. ثالثاً، بیش از هر زمان دیگری، رتبه خواربها و فساد سیاستمداران آمریکا، که معمولاً در خفای مطلبی انجام میگیرند، افشاء گردیده بود، بعنوان مثال، اسپیرو آگنیو معاون نیکسون به جرم دریافت رشوه (در زمانیکه فرماندار ایالت مریلند بوده است) از مقام معاونت رئیس جمهوری برکنار رویه دادگاه احضار گردید. همچنین دو عضو بسیار مؤثر کنگره آمریکایی مل نماینده ایالت آرکانزاس و دیگر هینر نماینده ایالت اوهایو هر دو جرم فساد اخلاقی محصور با استعفا گردیدند. رابعاً، در این زمان بود که ما برای فتضاج آمیز و ترکیت اتفاق افتاد که طای آن برای اولین بار در تاریخ آمریکا یک رئیس جمهور و کلیه دستیارانش در کاخ سفید، مجرم شناخته شده و مجبور با استعفا گردیدند. در این ماجرا، علی رغم کوشش سران دولت برای مخفی نگا داشتن جرمها، کلیه دستیاران نیکسون البته بجز از خود و روانه زندان شدند و اگر بخواهیم طر فرمان عفو فورد رئیس جمهور بعدی نبود خود نیکسون نیز سالهای سال روانه زندان میگردید. جالب است که در میان دمنیاران مجرم نیکسون جان مچل که سالها وزیر دادگستری و مظهر نظم و قانون آمریکا بود قرار داشت.

بدلائل فوق، نه تنها امپریالیسم آمریکا در سطح جهان افشاء شده بود، بلکه در داخل آمریکا نیز به میزان بی سابقه ای اعتبار سیاسی خود را از دست داده بود. چه اکثریت مردم آمریکا، بسبب موتر بودن دستگاه تبلیغاتی و بسبب رفاه

و سن جامعه آمریکایی سالها اعتماد زیادی بدولت آمریکا، که در حقیقت حکومت انحصارات بزرگ است، داشته اند. مسائل فوق بوسیله از مردم آمریکا را نسبت بدولت بی اعتماد و آنها را نسبت به باعلاخ نما یبندگان خود مایوس نمود. از این روی و رواجی حاکم در آمریکا برای ادامه سلطه خود، مجبور بود این بی اعتمادی و این بیاس حاکم بر جامعه آمریکا را بر طرف ساختن در سطح جهانی برای خود وجهه جدیدی کسب نماید. برای اینکار برنامه تازه ای ازم بود، و چنین برنامه ای بیک مجری نیاز داشت. کاملاً واضح بود که در آن جو بی اعتمادی و بیاس مجری برنامه فوق الذکر نمی توانست یک سیاستمدار رستنی شناخته شده باشد. چه بسیار ائامردم آمریکا در آن زمان سیاستمداران سنتی را غاصد و منخط بحساب می آورد. پس جیمی کارتر که تا آن زمان چهره شناخته شده ای نبود در ایالت جورجیا وجهه ای "ثبت" داشت برای این وظیفه در نظر گرفته شد. دستگاههای تبلیغاتی آمریکا برای افتادند تا کارتر را بعنوان فرد ساده مذهبی که میخواهد بیک اخ سفید راه یابد تا امیدواران مردم آمریکا باز گرداننده و صداقت و صفا را بروا شنکن حاکم نماید، معرفی نماید. و برای او برنامه حقوق بشری طرح نمودند تا وی را به جهانیان بعنوان سیاستمداری انسان دوست معرفی کنند. البته برنامه باعلاخ حقوق بشر، علاوه بر اینکه سخاوت آمریکا را به عنوان امپریالیستی جنگ امروزی بلکه بعنوان مدافع راستین آزادی و دموکراسی جهانیان معرفی نماید، همچنین میتواند حربه ای در دست سیاستمداران آمریکا برای مبارزات خود با اتحاد شوروی باشد. بیستم چه جناحی از امپریالیسم آمریکا از کارتر پشتیبانی نمود تا وی را به عنوان ریاست جمهوری کاخ سفید و استکن بفرستد. در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ دیوید راگفلر مدیر عامل بانک جیس مانها نان آمریکا (از بزرگترین بانکهای جهان) و عضو مؤثر خانواده راگفلر که بزرگترین سهامداران کمپانی نفتی اکسون (بزرگترین کمپانی نفت جهان) و چند کمپانی نفتی و انحصارات مالی و صنعتی دیگری میباشند، کمیسر را ناسیس سمورکده کمسیون سه جانبه معروف گشت. هدف این کمسیون امپریالیستی عبارت بود از ایجاد همکارایی بیشتر میان سه قطب امپریالیستی آمریکا، اروپای باختری و ژاپن و همچنین کوشش برای مقابله با بحرانهای اقتصادی جهان امپریالیسم. بخصوص بحرانی که توجه موسسین کمسیون را بخود جلب کرده بود بحران پولی جهانی بود که در سال ۱۹۷۱ باعث اشهاد سیستم جهانی پولی "برنون وودز" گردیده بود. این سیستم پولی جهانی دریان جنگ جهانی دوم با ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (دورکن مالی مهم امپریالیستی) و بمنظور ایجاد هماهنگی بین سیستم های پولی کشورهای امپریالیستی و اقمار آنها تحت رهبری امپریالیسم آمریکا بوجود آمده بود. کمسیون سه جانبه ای که دیوید راگفلر، بلسا دستیار سرژینسکی ایجاد نمود با استقبال شرکت

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

امور کشوری شرکت داد (خسرو شاهي از نمایندگان بخش خصوصی را بوزارت رسانید). از طرف دیگر وی کوشید تا با ایجاد تغییرات سیاسی بسیار سطحی در ظاهر برنامه " حقوق بشر" کارتر را عملی سازد. آزادی بعضی از زندانیان سیاسی، تبلیغات گسترده راجع به فضای باز سیاسی، و تحمل خرده گیریهای روزی نارا می (بازرگانها، ستجاسی ها و...) را باید در این ارتباط دید.

ریگان و تغییر در برنامه های سیاسی امپریالیسم

کمیسون سه جانبه، اگرچه دیوید را کفلسر در تاسیس آن پیشقدم بود، کوشی بود از جانب آن دسته از انحصارات و بانکهای امپریالیستی در سطح جهان که لزوم همکاری بیشتری برای سه قطب عمده امپریالیسم جهانی را احساس می نمودند. بعبارت دیگر، شرکت کنندگان در این کمیسیون، با آگاهی به انهدام سیستم پولی جهانی " برتون وودز" و آموهای آن، و با آگاهی به بحرانهای دیگر اقتصادی که جهان امپریالیسم را در معرض خطر قرار داده بود لزوم همکاریهای بیشتری را برای کشورهای امپریالیستی مختلف و بمنظور تخفیف خطرات موجود احساس می نمودند. و از این رو بودند که همکاریهای میان امپریالیستها را ضروری دانسته و کشورهای مختلف امپریالیستی را به همکاریهای بیشتر ترغیب می نمودند. آغاز گراین برنامه جناح نفتی امپریا و انحصارات و بانکهای نزدیک به آن بودند. کارتر عمدتاً این انحصارات را نمایندگان می نمود. با وجودیکه هنوز تمامی اعضا کابینه ریگان تعیین نشده و برنامه سیاسی وی نیز بخوبی روشن نیست، لیکن از هم اکنون کاملاً واضح است که شکست کارتر نقطه پایان ائتلاف موقت به جناح عمده امپریالیسم آمریکا و شکست (هر چند نسبی و نه مطلق) برنامه های سیاسی کمیسیون سه جانبه حساب می آید.

مطالعه مختصری پیرامون وابستگی های جناح راست افراطی (فاشیست) حزب جمهوریخواه نشان میدهد که سخنگویان این جناح (ریگان و کان واتر) از نمایندگان برجسته جناح صنعتی- نظامی امپریالیسم آمریکا می باشند. با توجه به رهبری نمایندگان این جناح، در دولت ریگان و نیز شرکت جناح نفتی در کابینه او، تشکیل بتوان تصور نمود که دولت ریگان برنامه های کمیسیون سه جانبه را دنبال نماید.

کمیسون سه جانبه همکاری و همبستگی بین امپریالیستها را خواهان بود و درست است که فعالیت بهم پیوستگی و ادغام سرمایه های امپریالیسم در سطح جهان جناح نظامی نیز نمی تواند بدنبالان همبستگی میان امپریالیستها نباشد، لیکن باید توجه داشت که درجه پذیرش رابطه دیالکتیکی بهم پیوستگی، صادر میان کشورهای امپریالیسم مختلف یکسان نیست، جناح صنعتی- نظامی هم در گذشته در کمیسیون سه جانبه شرکت نکرد و هم در تبلیغاتش نشان داده است که بدنبال هماهنگی حداقلی برای امپریالیستهاست. بنظر میرسد که جناح نفتی و بانکها و صنایع مربوط به آن دریافتند باشند که پس از بازسازی اروپای غربی و ژاپن دیگر

نفتی آمریکا (جناح نفتی) و شرکتی- بانکهای آمریکا (بانک آمریکا یعنی بزرگترین بانک در جهان، بانک چیس مانهاتن، بانک وولز فارگو، بانک لیمین سرادرو و...) بعضی از صنایع غیر نظامی آمریکا (کوکاکولا، بندیکس، تایم و...) و همچنین از بزرگترین شرکت های نفتی و بانکهای اروپائی و ژاپنی روسرو گردید. اعضا کمیسیون فوق الذکر عبارتند از مدیران کمپانی و بانکهای آمریکا، اروپائی و ژاپنی-قوق، علاوه بر بعضی از نمایندگان سیاسی آنها. گفتیم که ریاست کمیسیون سه جانبه با یکی از دستپرویزان خائواد را گرفتار بعضی مهاجر لیستائی برزیل斯基 بود که سر از پیروزی کارتر در انتخابات ریاست حساس و مهم ستا و راستی ملی ریاست جمهوری را تما جانمود. علاوه بر کارتر و برزیل斯基 اکثریت اعضا کابینه ای که کارتر تشکیل داد نیز از اعضا کمیسیون سه جانبه انتخاب شدند. بعبارت دیگر، و الترمه بدیل معاون ریاست جمهوری، ساپروس و نس اولین وزیر امور خارجه کارتر، هارولد سراون و رسر دفاع، مایکسل بلومنتال و وزیر خزانه داری، اندرو بانک، سفیر پیشین کارتر در سازمان ملل و... همگی از اعضا کمیسیون سه جانبه بشمار می رفتند. بنا براین، کارتر و کمیسیون سه جانبه و مشخصاً بخش آمریکائی آن به مقام ریاست جمهوری رسانند. البته لازم به تذکر است که سعادت مسائلی که برای امپریالیسم آمریکا در آن زمان وجود داشت کارتر

توانست پشتیبانی نسبی دیگر جناح های امپریالیسم آمریکا را جلب و بنا براین با کابینه سه جانبه تقریباً ائتلافی آغاز بکار نماید. لیکن این ائتلاف نتوانست تا آخر ادامه یابد و به همین دلیل هم بود که در سال گذشته بعضی از وزرای خود را تعویض نمود (مثلاً جیمز شلرینگر). اینکه کارتر در ابتدای دانت همه رازهای تکه دار د تلوری از این واقعیت بود که مورد پشتیبانی هرب، جناح عمده امپریالیسم آمریکا قرار گرفته بود. تبلیور این ائتلاف در آغاز زمان مداری کارتر در ایران نیز بخوبی قابل رویت بود. وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا از طریق جناح های نفتی و صنعتی- نظامی بود. قبل از انتخاب کارتر به مقام ریاست جمهوری در آمریکا، رژیم شاه حاضر نبود بخش خصوصی وابسته به جناح غیر نظامی آمریکا و انحصارات مشابه اروپائی و ژاپنی را در تصمیم گیری های خود شرکت داده آنها را تحمل نماید. فشار بر حزب مردم، که به تبلیغاتی و ارضای وابسته به جناح غیر نظامی امپریالیسم آمریکا و انحصارات مشابه در اروپا و ژاپن تبدیل گردیده بودند، و کشته شدن عناصری چون غامری دبیرکل حزب مردم و احمد آرامی مدیر عامل سازمان برنامه در کابینه دکتر امینی و سرانجام تاسیس حزب رستاخیز همه را باید در ارتباط با تضادهای جناح های صنعتی- نظامی و نفتی با جناح غیر نظامی امپریالیسم آمریکا دانست. لیکن پس از انتخاب کارتر به ریاست جمهوری در سال ۱۹۷۶ دیدیم که امپریالیسم هویسدا کنار رفت و حمید آموژ کارگر رهبر شناخته شده جناح نفتی در ایران بمنای بخش و وزیری دست یافتند و کوشید تا برنامه کارتر را در ایران پیاده نماید. از طرفی وی نمایندگان جناح های مغضوب پیشین را در

امپریالیسم آمریکا قادر نیست به هژمونی مطلق خود بر جهان امپریالیسم ادامه دهد. بنا بر این ایدئولوگهای این جناح واقعیت هژمونی نسبی امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر را پذیرفته و بدنبال همکاریهای بیشتر با توجه با این واقعیت هستند. اصول دگرترین نیکسون و برنامه های دولت کارتر این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. لیکن منافع جناح صنعتی - نظامی ایجاب می نماید که هنوز هم - با وجودیکه سالها است سیاستهای ملهم از دوران جنگ سرد پایان یافته اند، بدنبال هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا در جهان امپریالیسم باشد. جناح صنعتی - نظامی مجبور است تضادهای بزرگ کند تا اسلحه بیشتری را بفروش رساند. تبلیغات ناسیونال شونیستی این جناح هر چند ظاهری و عوام فریبانه هم که باشد باز همکاریهای بیشتر امپریالیستها را مشکل تر می سازد.

شرکت کنندگان آمریکا شی در کمسیون سه جانبه لاقل از لحاظ سیاستهای داخل آمریکا تضاد شدیدی با جناح غیرنظامی (مصرفی) امپریالیسم آمریکا نداشته اند. (هر چند در مورد برنامه انرژی و قیمت گذاری نفت و بنزین تضادهای بیروزی نمود). لیکن تضاد میان جناح های صنعتی - نظامی و غیر نظامی امپریالیسم نسبتا شدیدتر است. این تضاد بخصوص در مورد تعیین بودجه های سالانه دولت فدرال آمریکا بروز می نماید. نمایندگان جناح صنعتی - نظامی همیشه میکوشند تا بودجه نظامی را بالا ببرند. چه با اینکه دولت آمریکا امکان می یابد اسلحه بیشتری را از جناح صنعتی - نظامی خریداری نماید. و جناح غیرنظامی از پائین بودن بودجه نظامی سود میبرد. چه در این صورت دولت آمریکا میتواند بودجه بیشتری را برای امور رفاهی اختصاص دهد که سرانجام بصورت کالاهای غیر نظامی خواهد رسید. از لحاظ تبلیغاتی و حفظ ظاهر نیز این دو جناح متفاوت هستند. چه بعقل مختلف، جناح غیر نظامی میکوشد با حمایت از برنامه های رفاهی، حمایت قشار وسیعی از خرده بورژوازی، اقلیتهای نژادی (سیاهان و مکزیکیها که اکثر آدمیهای اقشار محروم قرار دارند) و سندیکا های رفرمیستی را بدست آورند. و جناح صنعتی - نظامی سالها تبلیغاتی عکس آن، که بر اساس سیاستهای ناسیونال شونیستی و شدید افراطی استوار بوده است، انجام داده است. بنا بر این، میتوان پیش بینی نمود که بقدرت رسیدن دولت ریگان پایانی خواهد بود برای برنامه های کمیسسیون سه جانبه.

چه کسانی کابینه ریگان را تشکیل خواهند داد؟ آیا تمامی اعضای کابینه وی از جناح صنعتی - نظامی تشکیل شده و میشوند؟ شکی نیست که ریگان بعنوان یکی از سخنگویان برجسته جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا تاکنون (در مورد اعضای انتخاب شده کابینه خود) کوشیده و خواهد کوشید (در مورد اعضای انتخاب نشده) تا در حد امکان وزرای خود را از میان مهره های جناح خویش انتخاب نموده، پست های حساس را به همفکران هم جناح خود او گذار نماید. لیکن لزوما

هرخواستنی توانستن نیست. واقعیات جامعه امپریالیستی آمریکا نشان میدهند که مهره انتخاب شده از یک جناح امپریالیستی قادر نیست دیگر جناح ها را نادیده بگیرد. چه، هر کدام از سه جناح فوق الذکر انحصارات بزرگی را شامل میشوند که بسادگی نمیتوان نفوذ آنها را نادیده دیده گرفت. لیکن بسبب تضاد نسبتا شدید جناح غیرنظامی و جناح صنعتی - نظامی و بسبب تبلیغات نسبتا متضاد آنها در میان اقشار مختلف جامعه آمریکا، قابل تصور نبوده، نیست که ریگان مهره حساسی را از جناح غیرنظامی برای پستی مهم انتخاب نماید. در میان نه نفری که تاکنون از طرف ریگان به مثابه اعضاء کابینه انتخاب شده اند کسی از جناح غیرنظامی معرفی نشده است. یالاقل شواهدی وجود ندارد که آنها از جناح غیرنظامی باشند. حداکثر یکی از وزارتخانه های غیرمهم باقی مانده به عضوی از این جناح واگذار خواهد شد. بنا بر این، نفوذ مستقیم جناح غیرنظامی در دولت ریگان بیشتر از طریق سنا، کنگره و مهره های آن جناح در میان مدیرکل ها و اعضاء عالی رتبه وزارتخانه ها و از طریق سندیکا های رفرمیستی خواهد بود و نه از طریق مشاغل بالای قوه مجریه. لیکن ریگان تاکنون نتوانسته و نخواهد توانست جناح نفتی را نادیده بگیرد. سنا، شرکتهای معظم نفتی آمریکا از چنان قدرتی برخوردار بوده اند که بهیچوجه دیگر جناح ها نمی توانند آنرا نادیده بگیرند. سبب نیست که اکثر مهره های تعیین کننده وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان سیاه در چند دهه اخیر باین جناح تعلق داشته اند (برادران داللس، کیسینجر، دین راسک، دین اچسن و برژینسکی و غیره). شاید کیسینجر این مهره بسیار مهم جناح نفتی و این دست پرورده خانواده راکفلر بصورت مشاور ویژه برگزیده شود. و یالاقل بنوعی در دولت ریگان از تجربیات سیاسی وی استفاده شود. کیسینجر یعنی طراح دگرترین معروف نیکسون، که در فاصله سالهای ۶۸ تا ۷۶ بیشترین تاثیر را بر سیاست خارجی آمریکا داشت، با هر عنوانی و سستی میتواند تاثیر بسزائی بر سیاست خارجی آمریکا داشته باشد.

چه کسانی تاکنون برای احراز مقام های وزارت (و مشاغل مشابه) در کابینه ریگان از طرف وی معرفی شده اند؟ همانطوریکه انتظار میرفت، و برخلاف انتظار جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه - اکثریت نه عضو معرفی شده کابینه ریگان از میان محافظه کاران افراطی (جناح صنعتی - نظامی) انتخاب نشده اند. و این عمل ریگان طرفداران افراطی او را سخت برآشفته است. نه عضو معرفی شده به ترتیب زیرند.

۱- برای احراز مقام حساس و مهم وزارت امور خارجه، ریگان ژنرال بازنشسته الکساندر هیگ را معرفی نموده است. ژنرال هیگ تا سال پیش فرمانده نیروهای پیمان ناتو (سازمان اتلانتیک شمالی) بود و قبل از آن نیز از تشورسین های وزارت دفاع آمریکا بشمار میرفت. در زمان نیکسون مدتی با کیسینجر و کاخ سفید همکاری می نمود. وی از نمایندگان جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم آمریکا قادر نیست به هژمونی مطلق خود بر جهان امپریالیسم ادامه دهد. بنا بر این ایدئولوگهای این جناح واقعیت هژمونی نسبی امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر را پذیرفته و بدنبال همکاریهای بیشتر با توجه با این واقعیت هستند. اصول دگرترین نیکسون و برنامه های دولت کارتر این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. لیکن منافع جناح صنعتی - نظامی ایجاب می نماید که هنوز هم - با وجودیکه سالها است سیاستهای ملهم از دوران جنگ سرد پایان یافته اند، بدنبال هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا در جهان امپریالیسم باشد. جناح صنعتی - نظامی مجبور است تضادهای بزرگ کند تا اسلحه بیشتری را بفروش رساند. تبلیغات ناسیونال شونیستی این جناح هر چند ظاهری و عوام فریبانه هم که باشد باز همکاریهای بیشتر امپریالیستها را مشکل تر می سازد.

شرکت کنندگان آمریکا شی در کمسیون سه جانبه لاقل از لحاظ سیاستهای داخل آمریکا تضاد شدیدی با جناح غیرنظامی (مصرفی) امپریالیسم آمریکا نداشته اند. (هر چند در مورد برنامه انرژی و قیمت گذاری نفت و بنزین تضادهای بیروزی نمود). لیکن تضاد میان جناح های صنعتی - نظامی و غیر نظامی امپریالیسم نسبتا شدیدتر است. این تضاد بخصوص در مورد تعیین بودجه های سالانه دولت فدرال آمریکا بروز می نماید. نمایندگان جناح صنعتی - نظامی همیشه میکوشند تا بودجه نظامی را بالا ببرند. چه با اینکه دولت آمریکا امکان می یابد اسلحه بیشتری را از جناح صنعتی - نظامی خریداری نماید. و جناح غیرنظامی از پائین بودن بودجه نظامی سود میبرد. چه در این صورت دولت آمریکا میتواند بودجه بیشتری را برای امور رفاهی اختصاص دهد که سرانجام بصورت کالاهای غیر نظامی خواهد رسید. از لحاظ تبلیغاتی و حفظ ظاهر نیز این دو جناح متفاوت هستند. چه بعقل مختلف، جناح غیر نظامی میکوشد با حمایت از برنامه های رفاهی، حمایت قشار وسیعی از خرده بورژوازی، اقلیتهای نژادی (سیاهان و مکزیکیها که اکثر آدمیهای اقشار محروم قرار دارند) و سندیکا های رفرمیستی را بدست آورند. و جناح صنعتی - نظامی سالها تبلیغاتی عکس آن، که بر اساس سیاستهای ناسیونال شونیستی و شدید افراطی استوار بوده است، انجام داده است. بنا بر این، میتوان پیش بینی نمود که بقدرت رسیدن دولت ریگان پایانی خواهد بود برای برنامه های کمیسسیون سه جانبه.

چه کسانی کابینه ریگان را تشکیل خواهند داد؟ آیا تمامی اعضای کابینه وی از جناح صنعتی - نظامی تشکیل شده و میشوند؟ شکی نیست که ریگان بعنوان یکی از سخنگویان برجسته جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا تاکنون (در مورد اعضای انتخاب شده کابینه خود) کوشیده و خواهد کوشید (در مورد اعضای انتخاب نشده) تا در حد امکان وزرای خود را از میان مهره های جناح خویش انتخاب نموده، پست های حساس را به همفکران هم جناح خود او گذار نماید. لیکن لزوما

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

بشمار میرود.

۲- برای پست ریاست سازمان سیا، ریگان ویلیام کیسی را معرفی کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ از طرف نیکسون به سمت عضو شورای کنترل اسلحه منصوب گردید. در سال ۱۹۷۱ بریاستت کمیسیون اوراق قرضه و مبادله انتخاب شد (از طرف نیکسون). و در سال ۱۹۷۳ نیز به معاونت اقتصادی وزارت امور خارجه برگزیده شد. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ ریاست بانک دولتی واردات - صادرات را بر عهده داشت. از سال ۷۶ تا سال پیش عضو دارالوکاله معروف راجرز (وزیر خارجه در کابینه اول نیکسون) گردید. و بالاخره در این اواخر برای انتخاب ریگان فعالیت می نمود. وی نیز از نمایندگان جناح صنعتی - نظامی بشمار میرود.

۳- برای پست وزارت دادگستری، ویلیام فرنچ اسمیت در نظر گرفته شده. وی که از مهمترین وکلای دادگستری در ایالت کالیفرنیا است، سالها وکیل مشاور ریگان بوده است. بنظر میرسد که وی نیز از جناح ریگان یعنی جناح صنعتی - نظامی باشد. البته نه عضو برجسته و حساس آن.

۴- نامزد ریگان برای پست ریاست اداره مدیریت و بودجه دیوید استاکمن ۴۴ ساله محافظه کار افراطی حزب جمهوریخواه می باشد. وی که از هم فکریان ریگان است در حال حاضر عضو کنکره امریکا از یکی از مناطق جنوبی ایالت میسکان می باشد. وی در این مقام قادر خواهد بود بر تنظیم بودجه

پیشنهادهای ریگان به کنکره وسنا تاثیر بسزایی بگذارد. میتوان پیش بینی نمود که وی در این مقام خواهد کوشید تا بودجه نظامی را افزایش داده و از بودجه برنامه های رفاهی بکاهد.

۵- برای وزارت دفاع، گسپرواین برگرتعیین شده. وی در حال حاضر رئیس شرکت بین المللی ساختمان و مهندسی بکتل است. در زمان نیکسون بعنوان ریاست اداره مدیریت و بودجه خدمت می نمود. بنظر میرسد که وی از جناح نفتی ها باشد. چه در اوائل زندگانی سیاسییش در ایالت کالیفرنیا از سیاستهای پلسن را کفلر در حزب جمهوریخواه حمایت می نمود.

۶- گاندیدای وزارت بهداشت و خدمات انسانی، ریچارد شووا بکر سناتور ایالت پنسیلوانیا است. با توجه به موقعیت سیاسی جمهوریخواهان در ایالت پنسیلوانیا و نفوذ سیاسی خانواده را کفلر در آن ایالت و با توجه به پرونده سیاسی وی، بنظر میرسد که سناتور شووا بکر از نمایندگان جناح نفتی بحساب آید.

۷- برای مقام وزارت حمل و نقل ریگان، اندرو لوئیز را انتخاب کرده است. وی یک سرمایه دار است و با توجه به دوستی و همکاریهای طولانی او با سناتور شووا بکر، بنظر میرسد که اندرو لوئیز نیز از نمایندگان جناح نفتی باشد.

۸- برای وزارت دارائی (خزانة داری)، ریگان دونالد درکان را معرفی نموده است. وی سالها ریاست کمیته فدرال لیبخ را در بخشهای بیمه، بانکداری، خرید و فروش سهام و اوراق قرضه فعالیت می نماید. بنظر آمده است.

مجاهدین و...

مقابل این ابتذالات چه میکنند؟ آیا تکیه یک جانبه آنها بر روحانیون و ندیده انگاشتن بنسباف لیبرالها و "لیبرالها" به سرمایه جهانی، آب ناخواسته به آسیاب این ابتذالات ریختن نیست؟ آیا چنین سیاستی باعث نمیشود که فدائیان بتوانند در نامه ای خطاب به شما، توده ای از مردم را فریب بدهند؟ یا انگشت گذاردن بر کمبودهای شما، مشی ارتجاعی خود را تبلیغ کنند؟ آیا شما نیز مقصر نیستید؟

برای انقلابیون، برای کسانی که به سر نوشت زحمتکشان و تحقق آزادی می اندیشند خرد بورژوازی در قدرت سیاسی و شریک بورژوازی او هر دو محکومند. قدرت اقتصادی بورژوازی و قدرت سیاسی خرد بورژوازی ستونهای تشکیل دهنده یک سیستم، یک رژیمند. ندیدن هریک، بستن چشم به واقعیات است. بورژوازی "شیرینی بال و دم و اشکم" نیست. ساده انکاری و سطحی نگری بسیار میخواهد که چنین حکم داد. و باز، ندیدن نقشی که خرد بورژوازی در قدرت سیاسی در تحکیم مناسبات سرمایه داری و بازسازی آن بازی میکند تنها نشانه ای از کوری بی ماناست. امروز این دنیای جهانی غلبه و وحدت خود و غلبه نیلزمی که بگدیز دارند، در عرصه سیاسی جدالهایی هم دارند. خرسواری این با آن بخش شدن خدمت به مردم نیست. کمک به ادامه توهم و یا کوشش در ایجاد توهم جدید، بالاخره سر نوشت جنبش را به آنجا خواهد کشاند که افسوس "گذشته های طلایی" و "فرصتهای از دست رفته" را خواهیم خورد. اگر آنقدر تجربه نداریم که به آن متکی باشیم، به اطراف خود، به جهان بنگریم. تاریخ برای کسانی که بخواهند آموزگار پیری است.

تصحیح

متأسفانه در مقاله ی "تقدیر نظرات سازمان پیکار (۶)" درهایی شماره ۵۷، صفحه ی ۱۶ یک خط مابین خطوط ۱۰ و ۱۱ جا افتاده است که بدین وسیله تصحیح میگردد:

"به امیرالیم (۱) معین نمیکنید... و بالاخره اکنون که سخن از "ساخت" میان آمد، از تحریف زنده ای که از ما کرده اید انتقاد میکنیم."

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی

کلیدی کتابها و رادیوهای موجود در بندها را جمع آوری کرده است. این اعتصاب غذا بالاخره در روز ۲۵ آذرماه شکسته می شود. (خواستهای زندانیان سیاسی اوین در این اعتصاب غذا در بیانه‌ی "زندانیان بند ۳" به طور جداگانه آمده است.)

وجد ثویا و جد آشناسات این حرکات دزخیمان رژیم شاه از دلاوریها و استقامتهای این فرزندان انقلابی توده های زحمتکش حکایتها دارند و دزخیمان جمهوری اسلامی می توانستند میدان وار باشند که نمایش این حکایت را هر چند برای مدتی کوتاه، در زندگی شکنج خویشتن به چشم خواهند دید.

بیانیه زندانیان سیاسی بند ۳ - اوین

مردم مبارز ایران در شرایطی که دوباره زندانهای کشموراز زندانیان سیاسی انباشته شده و دستگیری و تعقیب و آزار انقلابیون از سر گرفته شده است، بار دیگر فرزندان اسیر شما از زندان اوین صدای اعتراض خود را علیه جوقشارحاکم به گوش شما می رسانند. ما بنا بر خواسته های بحق خود را با مقامات زندان مطرح نموده و طی نامه ای بتاريخ ۵۹/۹/۲ توسط دفتر زندان به اطلاع دادستان تهران، رئیس دیوان عالی کشور، شورای عالی قضائی، دفتر اعلام، دفاتر رئیس جمهوری و دادستان کل کشور رسانده ایم که تاکنون بی جواب مانده است، بنابراین از امروز سه شنبه ۵۹/۹/۱۱ تا تحقق کلیه خواسته های بحق خود (که ذیلا به آن اشاره خواهیم داشت) دست به اعتصاب غذا می زنیم.

۱- تشکیل بند مستقل زندانیان سیاسی. ما خواهان جدا شدن عوامل ساواک و مزدوران رژیم مشغورپهلوی می باشیم، زیرا با یکجایه بند کشیدن زندانیان سیاسی در کنار آنها می خواهیم وجود زندانیان سیاسی را انکار کنند و موجب شکنجه روحی زندانیان سیاسی شوند.

۲- رسیدگی هرچه سریع تر به پرونده های زندانیان سیاسی و رفع بلا تکلیفی عده کثیری از آنان و نیز تجدید نظر در احکام زندانیانی که بدون حضور در دادگاه، به حبس های طویل المدت محکوم شده اند.

۳- ما خواهان استیفاء حقوق زندانیان سیاسی هستیم که به پرونده شان همچنان بلا تکلیف درزند. آن بر می گردند. و این درحالی است که عناصر سرسپرده رژیم سابق در مدت کوتاهی به کارشان رسیدگی شده و آزاد میشوند.

۴- رعایت حقوق زندانیان سیاسی زن

رژیم جمهوری اسلامی بعنوان وارث برحق رژیم شاه به بهترین نحو از دستاوردهای ضد انقلابی رژیم سابق در سرکوب نیروهای انقلابی و انقلابیون کمونیست بهره می جوید.

شکنجه، زندان، ساواک و کشتار و بی رحمانه سدی انقلابیون و کمونیستها تنها نامهای جدیدی بخود گرفته اند: "تنبيه"، "و" تعزیر"، "زندان انقلاب" و "ساواک" نامهای اسلامی ابزار و شیوه های آریا مهری و از آریا مهر به ارث رسیده برای شکار "ضد انقلابیون" است، که نام آنها به تعبیر آریا مهری "خوابکار" بود.

وقتی توده ها برای سرنگونی رژیم شاه به میدان آمدند یکی از شعارهای مهم آنها "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" بود. و بدست توانای همین توده ها بود که زندانیان سیاسی زندانهای آریا مهری رهائی یافتند. اما حکام جدید، پاسداران جدید سرمایه، که سوار بر موج قیام توده های قدرت رسیده بودند برای حفظ سیستم سرمایه داری که خود در آن بودند چاره ای نداشتند تا همان زندانهای ساخت آریا مهر را از همان انقلابیون مملو سازند و بسیاری سرکوب آنها شکنجه و کشتار دسته جمعی و یا فردی را به سبک آریا مهری، تحت نظر "متخصصین" ساواکی، و به نام های اسلامی به کار بندند.

اگر رژیم جمهوری اسلامی ستن سرکوب آریا مهری را کاملاً حفظ نموده و با "شرایط" تطبیق داده است، انقلابیون نیز از پای نمانند و نسبت مبارزه ی بی امان با پاسداران سرمایه را در هر رنگ و هر لوا حفظ کرده و حفظ خواهند کرد.

زندانیان سیاسی بنده وقت زندان اوین به همراه بندهای او ۲ همین زندان از روزهای اول مسابه گذشته اعتصاب غذائی را آغاز می کنند که ۸ روز ادامه می یابند. ولی بدلیل عدم ارتباط گسترده بین بندهای مختلف این زندان، بند ۳ و بند زنان در این اعتصاب غذائی جداگانه، بندهای مذکور را همراهی نکردند. به همین دلیل بند ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و

تراژدی مصر و تکرار آن در عراق

حزب بعث در قدرت

م - حوشنویس

در مقاله قبل اشاره کوتاهی به چگونگی رشد ناصریسم در جهان عرب - علی الخصوص مصر نمودیم. و نشان دادیم که ناصریسم - این ایدئولوژی مشرقی جهان خرده بورژوازی عرب، چگونه بعد از انجام و قدرت گیری کامل به پیمودن راهی پرداخت که تاریخ در مقابل خرده بورژوازی - یعنی پیوستن به اردوگاه بورژوازی - قرار داده است. اما در جهان عرب تنها ناصر و ناصریسم نبود که به نیابت از بورژوازی و با طرح شعارهایی که در ظاهر بورژوازی بزرگ بخش خصوصی را به مصاف می طلبید به گسترش مناسباتی پرداخت که تاریخ خود بورژوازی عرب میبایست بدان بپردازد، بلکه برادر دولو و رقیب ناصریسم یعنی بعثیسم، که آن نیز خود را کاندیدار کشتی نجات امت عرب میدانست دقیقاً به پیمایش همان مسیر تاریخی پرداخت. اما ویژگیهای چند منجمله ویژگیهای اقلیمیسی، ایدئولوژیک و سازمانی (بعث)، این کگذار تاریخی - از خرده بورژوازی تا بورژوازی - را به گونه ای دیگر بنمایش میکشاد و به بعثیسم در سوریه تا سال ۱۹۷۳ و در عراق تا سال ۱۹۷۵ چهره ای رادیکالتر میدهد. در حقیقت اگر آغا ز ناصریسم بمثابه یک دیدگاه منسجم نظری و عملی در شکل رادیکال سال ۶۲ بدانیم نهایت آنرا در ۶۷ میا - بیم. بعثیسم هم از نظر آغا زین خود تاریخی دورتر از ناصریسم دارد و هم نهایت "رادیکالیته" دیرتر عریان میگردد. هر چند هیچگاه در رادیکال ترین اشکالش یعنی در ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ - که فتنه دان رقیب (ناصریسم) و یک جانبه تر شدن سیاست شوری در منطقه بدان جولانگاه وسیعی میدهد، هیچگاه نمیتواند چه در شعار و چه در عمل، نمایش بهتری از این وجه رادیکالیسم خرده بورژوازی نشان دهد.

ویژگیهای اقلیمی

اگر ناصریسم بمثابه عکس العمل طبیعی، بی شهروندان فقیر خرده بورژوازی عرب و انبساطان جوان مصر در مقابل خیانت و بی کفایتی بورژوازی و ملاکین مزرک مصر که بدور سلطنت جمع گشته و از آن طریق نمایندگی میکشند، بر حول مسئله اشغال فلسطین شکل گرفته و از همان آغا ز شدت با اسرائیلیکی از محورهای اساسی ایدئولوژی آن محسوب میگردد، بعثیسم که ابتدا در سوریه و سپس در عراق پیا

تفاوت های دیگر

اما تنها تفاوت بین این دو وجه تکامل ایدئولوژی خرده بورژوازی جهان عرب در تفاوت اقلیمی نبود. ساختار بنیادی، چگونگی تشکیل این احزاب، روابطشان با بدنه اقلیمی

میگردد با مشکل اسرائیل بطور اخص مواجه نیست. تاریخ شکل گیری بعث و ناصریسم حزب به مدتها قبل از اشغال فلسطین بازمیگردد. از اینروست که وزنه ناسیونالیسم عربی - در اینجا بمعنی تحقق مادی آن واحد جغرافیائی، اقتصادی، سیاسی که ملت عرب در آن جا میگردد - در بعثیسم بمراتب قویتر از ناصریسم است. علاوه بر مسئله تقسیم فلسطین، عوامل متعدد دیگری نیز در چگونگی تمایز بین ناصریسم و بعثیسم نقش بازی میکنند. پایگاه ناصریسم در مصر عقب مانده پر جمعیت و فقیر است که تمدن نیل گذشته آنرا به گذشته آفریقائی اش مرتبط مینماید و نتیجتاً وزن ناسیونالیسم در ایدئولوژی ناصریسم از بسا نسبتاً زیادی برخوردار نیست و بالعکس پایگاه بعثیسم در دو کشور است که هم قلب تمدن بین النهرین محسوب میگردد و هم جمعیت کمتر، ثروت بیشتر، معادن زیر زمینی نفت (عراق) و پهل ارتباطی با خاور میانه عربی به غرب (سوریه)، از این دو کشور، چنان قدرتی میسازد که امکان استحکام مجدد امت عربی را در نزدوده عوام عرب جایز می شمارد. سن گذشته سوریه بزرگ و شامات، و خلفای بنی امیه و همچنین وجود اقلیتهای غیر عرب در این جوامع و لزوم مقابله با آنان راه را برای گسترش ایدئولوژیهای یان عربیسم در این دو کشور فراهم تر مینمایند. به عبارت دیگر ویژگی اقلیمی، در چگونگی نقش بندی سیاسی ایدئولوژی خرده بورژوازی عرب با اشکالات خود را تا حدود زیادی گذاشته است. بطوریکه در اوج رادیکالیسم عرب، نه بعثیسم در میان مصریان از روش و نفوذ برخوردار گردید و قاعدتاً تمدن نیل را بسمت خود جلب نماید و نه ناصریسم در میان اعراب ساکن بین النهرین پیروان زیادی را یافت. گوئی رقابت بین تمدن های بین النهرین و نیل میبایست حتی در قرن بیستم نیز ادامه یابد.

بلکه نسل از قدرت و هنگامیکه هنوز لژیونهای فرانسوی و نجیب زاده‌گان انگلیسی بر اعصاب حکمرانی مینمودند پدیدار گشت و با توجه به مواضع راست گرایانه احزاب کمونیست سنی عرب بخصوص در عراق و سوریه، که اولی بزرگترین حزب کمونیست خاورمیانه بود، توانسته بود طیف وسیعی از روشنفکران عرب را در خود جای دهد. اولین کنگره این حزب نیز علیرغم آنکه در سوریه تشکیل شد، یک رهبری ملی (قومی) برکل وطن عربی و رهبری های متعدد کشوری برای اعصاب ایجاد نمود، و حزب بلافاصله در کلیه کشورهای عربی به توسعه تشکلاتش پرداخت. اما واقعیات بیرونی نشان داد که "وحدت امت عربی" آنهم در صاف یک حزب واحد یک اتوپی کوتاه بینانه بیش نیست. درست است که ارتباط قوی قومی و قبیله ای آنهم در یک واحد تاریخی و جغرافیائی که سالهای سال زیر حکومت قوی عثمانیان قرار داشت، به پندار یک حکومت سانترالیزه قوی دامن میزد، اما این نیز درست است که این پیکره بر اثر نفوذ امپریالیسم و پروپاگاندای شیوخ توسط نیروهای مختلف خارجی و همچنین مناسبات اقتصادی که در این اقطار بوجود آمده بود، به جامه عمل پوشانیدن حقیقت پنداری اجازه بروز نمیداد، و هنوز ده سال از پایه گذاری حزب متحد بعث نگذشته بود که حزب دوطرفه گردید. انشعابی که تمامی سنن خرده بورژوازی را با خود همراه داشت. جناح چپ (شیل التسمی و میشل عفلق) کسبه بعدها حزب بعث عراق را به نام نهادند و کسبران را (ملاح الدین بیطار یکی از موسسان حزب بعث سوریه) را بر استروی و نحراف متهم کردند. این جناح آخر نیز با همین القاط به جنگ جناح عفلق رفت. جنگی که هنوز بین دو کشور "برادر" سوریه و عراق ادامه دارد.

توضیح سیاسی جناح سوریه اینچنین بود: فلسطین در دیدگاه عفلق ارزشی ندارد. عفلق نیز دیگران را متهم به نزدیکی به ناصریسم میکرد. اولیسی برای رد اتهام مکتب فلسطین، شاخه فلسطینی حزب بعث را ایجاد می کند و بعدها بغداد به قدرت رسیدن جبهه آزادیبخش عرب را سازمان میدهد و دومی به عنوان اثبات اتهام!! با وحدت سوریه و مصر موافقت میکند و عملیات نامانی که فرقه عفلق حزب بعث در سوریه یعنی سرهنگ هوایی حافظ اسد کودتا میکند با ناصریسم همدستان میگرد و حتی انحلال خود را اعلام میدارد.

حزب بعث عراق، با آنکه در میان ارتش نفوذ داشت، اما این نفوذ به تنهایی اجازه کودتا یا بقول اعراب انقلاب را نمیداد. دلائل متعددی منجمله وجود ضیف مستقل ملی غیر حزبی در میان ارتش - قاسم و باران - و همچنین وجود حزب نیرومند کمونیست عراق، مانع نفوذ یکدست بعثیان در دستگاه دولتی ملک فیصل و نوری السعید بودند. در ۱۴ ژوئیه هنگامیکه عراق سعی داشت با اتحاد اردن و لبنان به سوریه حمله بر در رژیم سلطنتی ملک فیصل با یک کودتای نظامی توسط عبدالکریم قاسم سرنگون شود و جمهوری عراق رسماً تولد خونین خود را جشن گرفت، حقوق شهروندان کرد در عراق رسمیت یافت، اصلاحات ارضی متوقفی انجام گرفت و آزادیهای دموکراتیک

بوروکراسی دولتی در این جوامع - ارتش - از جمله این تفاوتهاست. حزب بعث بعد از احزاب سنتی کمونیست، یکی از قدیمی ترین احزاب سیاسی تاریخ معاصر کشورهای عربی است. اولین نطفه های حزبی که بعدها در سال ۱۹۴۷ بنام حزب سوسیالیست رستاخیز عرب آغاز به کار نمود، گروههای ناسیونالیستی اجرائی بودند که در کشورهای عراق و سوریه شکل گرفته بودند. در حقیقت حزب بعث متشکل ترین حزب سیاسی ناسیونالیستی عرب بود.

دوران اول بعث از کنگره اول تا انشعاب

اولین کنگره این حزب در سوریه تشکیل شد و بر آن بود که در انتظار از جگونگی تکوین اجتماعی جهان عرب، امت عرب را تحت شعار "وحدت آزادی سوسیالیسم" متحد نماید و به ایده جاودانه بودن امت عرب جامه تحقق بخشد. بایه گذاران این بدعت جدید، عمدتاً از میان روشنفکرانی بوده اند که در فرانسه تحصیل نموده و مخطوطی از تمدن غرب، سوسیالیسم یا چائینی ناسیونالیستی را به عنوان راه حل "امت عرب" پیشنهاد میکردند. عده ای از مورخین سیاسی جهان عرب تشابه ناسیونالیسم اجرائی عرب و ناریسم و همچنین موضعگیری بهمینان عده امپریالیسم فرانسه و انگلیس وی - طرفی آنان نسبت به نازی های آلمانی را دلیلی بر ارتباط بایه ای بعث و ناریسم میدانند. و حتی عده ای دیگر اختلافات بعدی در حزب بعث که منجر به انشعاب گردید را منبعت از تحریکات دولست انگلستان میدانند. اما علیرغم تمام این حدسیات آنچه مهم است، اینست که حقیقتاً احزاب خرده بورژوازی - آنهم در منطقه بر آشوبی مانعند خاورمیانه - نمیتوانند دور از تحریکات جهانی و قطب بندیهای جهانی حرکت کنند. همانقدر برای بنیانگذاران بعث همسویی با آلمان امکان پذیر است و این را در راه بدست آوردن قدرت توجیه می کنند که همداشتیان با انگلیسیها. چه شش عمده برای تحقق ایده های شان در خلیج بسدود تصور همکامی شیوخ انگلیسی خلیج، امکان پذیر نیست اما حتی تصور کمک آلمانها به پاکبیری بعث که ایضا توسط بعضی از تاریخشنان معاصر غسرب (سویژه کمونیستها) رد میشود همچنین احتمال ارتباط جناحهای خاصی از آنان با انگلستان اقدامات ضد انگلیسی آنان در اوائل سالهای ۱۹۶۰ را رد نمیتواند. نمیتواند در این واقعیت تاریخی تردیدی بها گذارد که خرده بورژوازی عرب احتیاج به مفری سیاسی سازمانی داشت تا بتواند امیال سیاسی و اقتصادی را که بر اثر هجوم امپریالیسم فرانسه و انگلیس و بعدها اسرائیل و آمریکا لگدمال شده بود، به واقعیت تبدیل کند. یکی از این مفرهای سیاسی، و شاید کاملترینشان، تا آنجا که میتوان به یک حزب خرده بورژوا اشاره نمود حزب بعث بود. بعث برخلاف اتحاد سوسیالیست عرب ناصریه بعد از به قدرت رسیدن و با استفاده از امکانات دولتی،

بعث در قدرت و تکرار افسانه‌ها

قدرت با بی‌بی بعث بعد از افتتاح نا صریح در سال ۱۹۶۷ بود. بعث عراق فرصتی یافت بود تا به تنهایی رادیکال‌ترین بخش را در قدرت نشان دهد. اما این هیولای بی‌فکری سرعت در مقابل آفتاب حقیقت ذوب شد. بیاسیه‌های دولتی با "اکراد" همکاری با کمونیست‌ها، و مقدم می‌شود جبهه فلسطینی، و اولویت دادن به رفاه عمومی مردم، ترجمه اثری را در سرکوب اکراد، تحقیر ارتش از تمام غیر بعثت‌ها، ایجاد یک سازمان مخوف پلیسی، نوظهور فلسطینی، جنبش فلسطین، و دولتی کردن اقتصاد می‌یابید. ساحه التحریر یا صدام آزادی در عراق نامید می‌گردد، تا اینکه پس از تحکیم قدرت در سال‌های ۱۹۶۹-۷۰ راه‌رو غیر سرما به‌داری در شکل دیگری در عراق ادامه می‌یابد. کمونیست‌ها - که بعد از آن همه تمثیل‌های خونین دیگر برای پیش‌زمینه نموده بودند شرکت در "جبهه وطنی" فراخوانده می‌شوند. دفتری برای حزب، روزنامه الشعب، که در چاپخانه دولتی چاپ می‌شد، و یک کتا بفروشی به آنان به عنوان هدیه نزدیکی با شوروی اهدا می‌گردد. بنای ۱۱ مارس ۱۹۷۰ در مورد اکراد اعلان می‌گردد، و بعثت‌های کرد به یست وزارت می‌رسند. نخست بعث عراق موفق به احضار عهدنامه مودت با شوروی می‌گردد. خصومت با ایران آغاز می‌شود، و پیش آمدن مسئله سه جزیره ابوموسی، سه کوچک و سه بزرگ، عراق قهرمان ناسیونالیسم عرب می‌شود بدنبال آن شرکت نفت تمام ملی می‌گردد. جنگ ۱۹۷۳ که عراق عملاً در آن درگیری نداشت، فرصت مناسبی است تا اخافه در آمد نفت به‌عنوان محور مادی و تن در دادن سوریه به قطعنامه ۲۴۲ سال - مان ملل که توسط عراق نفی می‌گردد - به‌عنوان محور سیاسی تبلیغات این قهرمان "شارلاتان‌های ناسیونالیسم عرب" تبدیل گردد. اما پندهای نا- مرئی واقعیت، یزودی این قهرمان را نیز به‌ربر مهمیز خود کشید. از یک سو بورژوازی درون ارتش که در ضمن سهامدار عمده بخش خصوصی بود، تمایل به غرب را تجویز می‌کرد. و از سوی دیگر عدم کمک رسانی همه جانبه شوروی به مصر در ۱۹۷۳، ترس از روابط یکجانبه با شوروی را در میان بعثت‌ها قوت می‌بخشید. این امر بخصوص بعد از ماه ۱۹۷۵ الجزائر - بین صدام و شاه - آشوبت می‌گردد. علاوه بر آن مصر بطور مستقیم به جهان عرب وابسته شده بود و سوریه از طریق عربستان سعودی از دوستی امریکاییان برخوردار بود. روسی اقتصادی نفوذ پول حامل از آن به بورژوازی عراق نقش مهمی در صدادون می‌یابد دلار مبادله اقتصادی با آمریکا - که پول صدام کا می‌پوشد - های بهتری را تولید می‌کرد - نمی‌توانست در سیاست‌های حاکمین عراق - ارتش و حزب بعثت - بی‌اثر باشد. نه تنها می‌بایست از شرکت در جبهه امتناع که بدعوت لبی تشکیل می‌شد به بهانه - های "امتناع" نمود بلکه می‌بایست میراث‌های

در عراق برقرار می‌گردد. اشتغال کمونیست‌ها، حزب کامل چارچوب، حزب استقلال و بعثت‌ها - که به هم کمتر از قدرت را داشتند - وقاسم، برای اولین بار مژه قدرت را به بعثت‌ها چنانند. در این بین دوران که بسیاری آنرا مرفی ترین دوران حکومت عراق می‌دانند، کشمکش‌های درونی قدرت بین مطلقین ادامه یافت. در حقیقت بدنه اصلی قدرت این اشتغال را قاسم و کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند، و دیگران صرفاً بخاطر قدرت نسبی تا فوی حزیشان در ائتلاف جای داده شده بودند. گرایش به چپ قاسم و پشتیبانی بدون جدوجهر شوروی از وی نمی‌توانست در مهر و ناصر که رقیب دیگری برای او بود بی‌اثر باشد. ناصر نه تنها بی سرکوب کمونیست‌ها در مصر سر داخت بلکه با بعثت عراق - و صدام حسین که مطلق به تروریست بود - طرح آشتی را ریخت. هنوز یکسال از قدرت گیری قاسم نگذشتند بلکه بعثت‌ها برای جلوگیری از نفوذ بیشتر قاسم و کمونیست‌ها که در پنهان او تقریباً به همه جا راه یافته بودند به شدت دارک اولین توطئه‌ای خود دست زدند. دست نا صریحی در این توطئه مشهود بود. پس از شکست این توطئه، توطئه دیگری به راه رگ دیده شد. توطئه‌ای که جنگ خیالی بین خرنجینی بین کمونیست‌ها و ارتش را به همراه داشت. به عبارت دیگر بعد از کودتای ۱۹۵۸ قاسم وجه عمده فعالیت حزب بعث "یار گیری" در میان ارتشیان بود. بعثت‌ها میدانستند که حزب به تنهایی و بدون کمک ارتش قادر به درهم کوبیدن قاسم نیست. در حقیقت ائتلاف نا مقدس حزب بعث و ارتش - ارتشی که خود زمانی شعار انحلالش را میدادند، پس از ۱۹۵۸ به شکل قاطع ترین راه حل "انقلابی" در میان خرده بورژوازی عرب خلقی می‌گردد. ضعف شدید بورژوازی خصوصی در عراق، یا ثن بودن رشد نیروهای مولده رسود قترهای آگاه یا حتی خرده بورژوازی وسیع شهری، دهات دور افتاده و عقب مانده، از جمله عواملی بود که خرده بورژوازی عراق را از ابتدای حرکات سیاسیستش و امید داشت که بر سر نفوذ در ارتش تکیه نماید.

بهر رو این توطئه منجر به تحقیر بعث از قدرت و شرکت رسمی کمونیست‌ها در حکومت می‌گردد. راه رشد غیر سرما به داری میرمت تا نمونه‌ای بسیار زی از واقعیت خود را نشان دهد. روابط حسنه با شوروی، از دیا دهم عراقی در شرکت نفت انگلستان املاجات ارضی، ملی کردن بانکها، سرکوب آزادی‌های دموکراتیک، سازش ابتدائی با کردها و سپس تصادم با بارزانی... در چنین اوضاعی عبدالسلام عارف به کودتای نظامی دیگری دست می‌زند. اینبار در اوج رادیکالیسم با سرسم: عارف به مصر گرایش پیدا می‌کند، جند میانی با بعثت‌ها می‌سازد - زیرا در مقابل قدرت کمونیست‌ها احتیاج به مطلقیت می‌دارد و سپس بعد از تحکیم قدرت بعثت‌ها را که دیگر قدرتش در ارتش انکارناشدنی بود یکتا ر می‌نهد. بعد از کشته شدن عبدالسلام عارف نوبت به عبدالرحمن بکر شد که او نیز بعد از یکسال و چند ماه توسط بعثت‌ها سر نخون می‌گردد و حزب بعث عراق رسماً قدرت را در ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۸ یعنی درست ده سال و ۴ ماه بعد از آنکه رادسو عراق اولسین مردم رسمی جمهوری را نواخت قبضه می‌کند.

چند پاسخ

رهایی ی. ی. تهران

- ایدئولوژی حزب سعت یک ایدئولوژی انقلابی بوده بورژوازی است. این خصوصیت این نوع انزب است که هر جا مسلح باشد مدافع مذهب و منجمله اسلام شود و هر جا شرایط برخورد متفاوتی را بخشد تظاهر به "علمی بودن" کند. در کشورهای عربی مسئله اسلام و عربیت برای بخشهای وسیعی از مردم بسیار مهم و اساسی است و هر دو سبب یکدیگر تا شیر میکند دارند.

- در مورد شیوه برخورد به "پیکار"، باید گفت صفاتی که پیکار رفته است در طول مقالات اثبات میشوند بنا بر این ایراد چیست؟ چرا پدیده ای را بنام آن پدیده می خوانیم؟ باید در این صورت از سازمان "پیکار" پرسید که چرا چنین کرده است. به رفقای هوادار "پیکار" بگوئید همین سوال را از رهبران سازمان و نویسندگان "پیکار" بکنند. چرا تحریف کرده اند، انچه نام زده اسد و غیره. آیا ما کارها کردیم که نام اعمال آنها را می آوریم یا آنها که چنین کرده اسد. با اینهمه ما تخصصی در هیچیک از واژه های یگار برده شده نداریم. شاید بتوان در مواردی محتوای را در قالب کلمات ملایمتری بیان کرد. (من باب اطلاع، تحریر خواندن مقالات رهائی در این موارد واسطه "پیکار" که قطعاً همین هواداران مطلع هستند به آنها یادآوری کنید) اساساً این سوال که با اینهمه چرا "پیکار" را بخشی از جنبش کمونیستی میدانیم باید توضیح دهیم که چه خوب و چه بد، جنبش کمونیستی ایران در حال حاضر این است که می بینیم. به هر یک از سازمانهای موجود نگاه کنید تا سطح نازل این جنبش را دریابید. در عین حال که ایدال را بنام یاد از نظر دور داشت ولی ایدال نیست هم نباید بود. تنها در یک مبارزه طولانی طبقاتی و ایدئولوژیک است که نزدیک شدن به ایده آل ممکن است. ما اینرا میدانیم که کسانی هستند که به اشتباه به تک تک سازمانهای موجود و به خصوصیات اعضاء این سازمانها نگاه میکنند و میگویند اگر کمونیسم این است و آنست و کمونیستها چنین کسانی هستند وای بر ما. این دیداشتهاست. باید نظاره گرو میشد بود ولی شرایط اجتماعی و تاریخی را از نظر دور نداشت. خصوصیات و عملکرد کمونیستها را جدا از محیط اجتماعی و خصوصیات و عملکرد سایر نیروها نباید در نظر گرفت. کمونیسم را در مقابل سایر ایدئولوژی ها باید در نظر گرفت و نه در مقابل کمونیسم ناب. به تاریخ، به احزاب

تاریخ، به کمونیستهای تاریخ از برجسته ترین آنها تا معمولی ترین آنها نگاه کنید. جز این چیزی نمی بینید. این حکم، امیدواریم چنین تعبیر نشود که پس وجود این ایرادات طبیعی است و قابل قبول. هیچ چیز حقیرتر از این نیست که بزرگترین مبارزات و تلاشها را برای رفع این ایرادات نکنیم. در حقیقت لحظه ای که از این مبارزات دست برداریم دیگر کمونیست نیستیم. لحظه ای که سعی در توجیه این ایرادات و پذیرفتن آنها بکنیم دیگر کمونیست نیستیم. تا زمانی که امید داشته باشیم در میان اعضاء و هواداران "پیکار" هستند کسانی که اهل اندیشه و تفکرند، از نقد مایه تر میشوند سعی میکنند آنرا تصحیح کنند، "رهبری" را تحت فشار بگذارند و آنرا را استضاح کنند، حساب بخواهند و قریب بخورند، و تا زمانی که سازمان "پیکار" ضرورت مبارزه طبقاتی را نفی نکرده و طالب آشتی طبقاتی نیست، ما این جریان را کمونیستی میدانیم. درست همانطور که آنها را که چنین نمی بینداریم ما ننسند حزب بوده. اساساً کمونیستی نمیدانیم. بهر حال توصیه ما به رفقای هوادار "پیکار" که باشما در تماس بوده اند اینست که نه از شدت انتقاد و ناآندرتاریا احت شوند و نه برعکس اظهار کنند که در صورت محبت ایرادات، "پیکار" را یک جریان کمونیستی نخواهد دانست. در یک کلام "پیکار" یک سازمان مبارز است، یک جریان کمونیستی است که در یک سطح نازل شور و شنگ - ایدئولوژیک قرار دارد، و دچار انحرافات است که وجه مشخصه آن استالینیسم است.

در پاسخ به سوال شما تذکر یک نکته را ضروری میدانیم. در غالب موارد کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم بطور سرسری و سطحی یکی گرفته میشوند حال آنکه چنین نیست. کمونیسم یک آرمان است که به تنها قبل از مارکس وجود داشته بلکه در زمان مارکس هم مورد اعتقاد کسانی که تحلیل های مارکس را قبول نداشته اند بوده است. مارکسیسم مجموعه آموزنها، تحلیلها، و رهنمودها و استنتاجات شور و شنگ مارکس و انگلس در مورد جامعه سرمایه داری و حصول به آرمان کمونیسم است، و از آنجا که مطابق اعتقاد ما تنها بیان علمی این مسائل است بنا بر این آنرا تنها بیان صحیح ایدئولوژیک و اصول به آرمان (کمونیسم) میدانیم. بنا بر این مارکسیسم و کمونیسم یک چیز واحد و دولفت مترادف نیستند. همطور لنینیسم را در کل تکامل مارکسیسم در عصر امپریالیسم می دانیم ولی بنا بر سنت درست

کمونیستی، مارکسیستی و لنینیستی، چنان همی-
بنداریم که هرکسی جزاس گفت تا کرد کمونیست
نست. همانطور که مارکس از کمونیست-سپه‌ای
دیگری که مخالف او بوده اند بعنوان کمونیست
نام میبرد، و همانطور که جمارت و کسنا-خسین
بیحدیجوا حدکه فی المثل روزا لوگرا میورگ را
کمونیست-نشانست (چون لنینیست نبود) همینطور
نیز جریاناب دیگری را که معنقدیه میسارزه
طبقا فی و دیگنا بوری پرولتاریا هستند و آن-
طیفا فی را فی طفسد علیز غم آنکه در ضمن مافیل
مارکسیست-لنینیست نفرا شد، کمونیست-مده-انیم
ولی اغاضه میکنیم که این انواع کمونیسم-
کمونیسم علمی نیستند، (برای شناخت باره ای
از انواع اولیک کمونیسم به " مابلیست کمونیست
مراجع کنید)

- انور حوحد نیز مانند ما شو ما لیهو حملات خروجه
و " حزب کمونیست شوروی " را رد کرد، چسیدن به
اسطوره استالین ما لیهو صد مقید تشخیص داده
شد. اما دلیل شد حملات خصما به کمونی استور
خوجه به ما شو چیست را بدقت میباید انیم-
کم مسوده است جریاناب ما سا دانی که خدا یثان
ناگهان شیطان شده است. به " حزب کمونیست
کارگران و دهقانان " توغان نگاه کنند. همین
جریاناب را " ریکی شورخجه " به شخصه
مسواج رفیق ما شو را به تاثیر در مشرقی
خود جاب کرد و خم هم به ایرو میسارورد.
خروشخه مرحوم هم روزی استالین را به عسری
علین میبرد و روز بعد الفاطلی در -
او سگار برد که قلم از بوختن آنجا -
دارد. هنگا بیکه بکنفر، مسواج از هر جریان
فکری حلال کمونیستی، بجواهد از شهرکشی -
یک جا مده سیاسی ادبای رهبری کمونیست-جهانی
را کند از کسای ما شد " پیکار " و " حزب
کمونیست کارگران و دهقانان " را هم بدلیل
انحرافات سیاسی این جریاناب مسواج -
میباید از این نوع بریشان کوشی هسسا
نمیخواهد احتیاط کند، در مسواج کسسه در
جا معدی شفا فی، همه چیز رنگ طیفاتی بجوده
می کشود ولی ما هست همدی بدیده ها ضیق-
نست، بر میانی صرفا " طیفاتی " نیست-
عظمتی سرما خوردگان و ادعا های همدی بهما -
ان را نوسم داد.

- هنگا بیکه به ناریم نگاه شود " جل " بسیاری
از مسایل آن فی میانه ولی ما به دید این
مسایل در زمان خود جکوشه طوفانی شده است.
چین بغض اختلاف ارضی ما هند دانست -
خود شوروی هم دانست. ابده یک بهما -
برای بدنی شکوت می ما شد دلیل آن نیست که
فراموش شده است. از جانب دیگر ارشما-
شوروی و چین بر میانی ایدئولوژیک و -
نیت در رشت " کمونیسم " در کشور مجسسا-
نموده است. چین سرحال ازدیدنی رهبران
شوروی بیک رندب قدری آینه بود. کم-
به رسد جن در عین حال که فوایدی بسیاری
شوروی داشت نظراتی را نیز متذکر بود، شوروی
بیش از هر کشوری از شدت گرافات تا سیوا -

لینستی چین تا غیر بود و " خطرناک است-
را مشخص می داد. سرحال ما شد دیدر هس-
لخته چه بدیل های واقعی وجود دارند. در
این صورت است که می سیم چرا کشورها -
به جریانابی کفایده می رسد که در نهایت
بشم آنها نیست.

تازدی مصر و ...

سورژواری و راه رشد غیر سرمایه داری، به شفع
شعبت سورژواری و راه رشد و آنگار سرمایه-
داری سوی ما شد. ۷ سال قدرت سفا از ۶ تا ۷۵ کانی
بود که به پندارهای میارگوه وحدت امم عرس-
پایان دهد، بجای آن عراقی منکی به غرب و شرق
و عراق سرمایه داری را بنارد. میا-
کمونیستها " وجد الممالحه قرار گیرند، عده ای
از آنان سرمایه ران شوند، و جابجایه رسمی دیگر
به اشتتار جزوات و نشریه آنها پیدا رد و کتا-
فی خیابان جمهوریسان در سفا دشته شود. برای
این " کمونیستها " دیگر جاره ای جز کوچ به
دره اجواب در کردستان و مازندگی در قندق اطللس
شام سامنده است. آنها باید منتظر سفا تا شو
دیگری برای تجربه راه رشد غیر سرمایه داری
بیایند و آن زمان سوا استناد از خود چاره ای
ندارند.



خجریه تا سیرنا لیم عرب در رجه به-
تا صرفی آن غار دیگر شتان داد که حرده سورژو-
وازی، از هر نمایی که مسواج ما شد -
سوی مبارزاتی ما شد ما شد -
طریق بیک کودتا قدرت رشت تا عرسیم -
مبارزه سیاسی میانی مصالح کله دست برش-
ایران - راهی جز ما سورژواری و جابجای
سلیط - آن ندارد. عذوه بر حکومتی -
حرده سورژواری در جا مده که هیچگاه بدان -
مستطانی نمی بخشد، حرده سورژواری در این -
جوا میعلت عت با شکلی احتیاطی و شرمگی -
روشن بودن سرزمینی فی قاطع شفا فی و هسچین
سلف مقور ما فی راهی ندارد در آنکه با -
سورژواری قدرت را بدست بکشد. علیز غم سسما-
ادعا ها پس و علیز غم ما م کوشنا بی و جی علیز غم
بشتیما فی اشما دجا هیر شوروی و امای پیما -
مردب چندین و حسد ما شد راهی جز سست ما شوروی
و بسوسن به مشوف آن ندارد. این درج تا ر-
است، و بسیاری از ملت های جهان بهای -
برای آن برداخته اند.

توضیح

مقالات فی امم مترسی رهائی میسک کسیدی
نظر عمومی ما زمان وحدت کمونیستی است. سایر
مقالات کما اعضا میسور دنیا آنکسده از
جسیدی کلی مطبوعی ما نظرات ما زمان هستند،
معهدا مستوا بددر باره ای از جزئیات ما بسبق
سرهمدی اعضاء آن میا شد.

پیش روی تدابیر انقلاب سوسیالیستی

در حاشیه...

بسیاری جامعه بی طبقه توحیدی، استقرا و حکومت مستضعفان، مبارزه با امپریالیسم و چرندهای دیگر، کشورم قصد نداشته است که مالکیت های خارجی را در ایران ضبط نماید (همانجا).

و چنانکه یک چنین امری تحقق یابد، بدون شک، منابع آلمان غرامت های خود را از ایران دریافت خواهند داشت (همانجا).

یعنی سرمایه داران کشور امپریالیستی آلمان که محصول سالها چپاول خود را قبل از تمام بهسورت ارز از کشور خارج کردند اگر کارخانجات و موسسات ورشکسته آنها با اصطلاح ملی شده باشند دولتیست جمهوری اسلامی حاضر است به این غارتگران جهانی بعنوان نازشست، غرامت هم پرداخت کند و این سرمایه داران چنانچه در نقل قولهای فوق آمده ایم، با خیال راحت می توانند به ایران بازگردند و همچنان به چپاول خود ادامه دهند و هسر

گونه "نگرانی" آنها "بی اساس و منتج از سوء تفاهات" است.

برای رجائی معتقد است که: ایران همیشه ((چه در رژیم شاه و چه در رژیم جمهوری اسلامی)) برای مالکیت ارزش قابل بوده و هست و بنا بر این بحکم ضرورت باید راه جاره ای برای رفع سوء تفاهات ((بین رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه داری جهانی)) پیدا کرد (همانجا - تاکید ها از ما است).

نخست وزیر "مکتبی" و "مقلد احمق مستضعفان جهان"، چه دورنمای روشنی از مفهوم "استقلال اقتصادی" در جمهوری اسلامی ارائه میدهد:

"ایران در نظر دارد در آینده، با ایجاد تسهیلات ضروری، راه را برای سرمایه گذاریهای ملی و دیگر کشورهای خارجی ((از جمله امپریالیسم آمریکا، پس از حل نهائی مسئله کروکاتینا)) هموار سازد" (همانجا، تاکید از ما است).
و بدینگونه است که "حکومت جهانی مستضعفان" باید گذاری می شود!

اعتصاب غذای...

تضییقاتی که در مورد زندانیان سیاسی زن اعمال میشود مراعات بدتر از اعمال فشارهای سیاسی است که به زندانیان سیاسی مرد روا داشته میشود. اخیراً تعدادی از آنان را بعلت اعتراض به وضع موجود بعد از ضرب و شتم و اهانته به زندان زنان قهر تبعید کرده اند. ما خواهان بازگشت فوری آنان و رفع هرگونه رفتار غیر انسانی با زندانیان زندانی میباشیم.

۴- آزادی ورود کتاب و راهپو به درون زندان و استرداد کلیه کتابها و راهپوهائی که به توسط مسئولین زندان توقیف شده است. نه تنها کتابهای که خانواده ها برایمان میفرستند بدست ما نمیرسد بلکه اخیراً تعداد زیادی از کتابهای ما طی بزرگی که به بدو آورده اند توقیف گردیده است. ما اینک ضمن آگاه نمودن خلق قهرمانان از محدودیت هایی که تاکنون بناحق در مورد ما روا داشته اند، از وکلای متعهد دادگستری دعوت میکنیم تا برای رسیدگی و پیگیری خواسته های ما به تشکیل هیئتی دائمی مبادرت ورزند و نیز از خبرنگاران میخواهیم که خواسته های بحق زندانیان سیاسی را در مطبوعات منعکس نمایند. زندانیان سیاسی (غدا امپریالیست - ضد ارتجاع) اوین بند ۲ - ۵۹/۹/۱۱

قصاص و...

در ظرف هسین مدت کمتر از دو سال، از استبداد نفرت انگیز حکام شرع و احکام متضاد و نالمانه آنها نمونه های کمی وجود داشته است؟ بشکلیه این دو خیر بنقل از روزنامه ها توجه کنید:

۲۲ شهریور ۵۹ - کاشان به حکم دادگاه انقلاب اسلامی کاشان، رضای به اتهام زنایه ده ضربه شلاق و اعدام محکوم گردید که حکم مادره اجسراء شد.

۲۶ شهریور ۵۹ - سیاه پور به حکم دادگاه انقلاب اسلامی سیاه پور، ۱۰ نفر بجرم خرید و فروش مسواد مخدر و زنا، بین ۳۰ تا ۲۴۰ ضربه شلاق محکوم شدند.

یعنی در ظرف سه روز، در دوشهر مختلف، دوشهر بیگانه و احد (زنا) به دو محکومیت کاملاً متضاد (یکی به شلاق و اعدام و دیگری به شلاق) محکوم شدند. در هسین مدت کمتر از دو سال، چند صد نمونه از احکام متضاد در مسعود آنها مات مشابه می توان ارائه داد!

در زمان مشروطیت که نود ها کوله بسیار فرنی، ستم و استبداد شاهان و نیز روحانیون را بدوش می کشیدند، ضمن تجدید استبداد و وحشیانه شاهان (مشروطه)، خواستار عرفی شدن قوانین و کوتاه شدن دست روحانیون از حق قضایات گردیدند. روحانیون مرتجع نظیر شیخ فضل الله نوری برای درهم کوبیدن خواسته های آزادیخواهان مردم، در کنار شاه و امپریالیسم حاکم قرار گرفتند و در مقابل مشروطه تر ارتجاعی مشروطه را علم کردند. از ۷۵ سال پیش تا به امروز، مخالفت پیگیر شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و آیت الله خمینی ها با قوانین بورژوازی و دادگاههای عرفی نه از موضع مشرقی (نمودن انیم) بلکه همواره از موضع فوق ارتجاعی بوده است. و براساس امر، چه دلیلی روشن تر، محکم و روگوییتر از همین لایحه "قضا و مقررات آن".

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

در خاشیه رویدادها

اتمام حجت فرماندهان سپاه پاسداران

با الخناس ها و منافقان

سمینار به روزه "فرماندهان سپاه پاسداران" انقلاب اسلامی راسرکشور" به سویه این ماضیاتی تشکیل یافت و جمعی خبری چندسختی درباره تشکیل این سمینار در هیچیک از روزنامه ها و روزنامه ها و تلویزیون منتشر نشد. پس از پایان سمینار، نمایندگان آن، برای اولین بار، در مراسم نماز جمعه در تهران و سایر نقاط کشور، خواند کردند و پس از آن، متن قطعنامه درباره ای از روزنامه ها انتشار یافت.

چیزی که در فضای مطبوعاتی این قطعنامه دوازده ماده ای موزون کمی می شود بیوی جسمی داخلی است که پاسداران از تمام در دسترس انداخته خشن آیند، و "با سرخورداری از تسلیمات موجود از هر جهت" خود را برای آغاز "جبهه جنگی آسمانی" می بایست.

این سمینار بعد از اوج گیری مبارزه دوجناح حاکمیت، بعد از تعلق های بی حد در میدان آزادی و حسینیه ارشاد، و بعد از رونق شهرهای مشهد و اصفهان و غیره برپا شد. فرماندهان سپاه پاسداران راسرکشور "موضع" خود را در جنگ دوجناح حاکمیت با قاطعیت و صراحت هر چه تمام تر اعلام داشتند و حمایتی قید کردند از "سازمان واکاوی رانندگی فقیه ... تا ((زمانه)) که ((حکومت جهانی وادد برهبری حضرت مهدی (عج) برپا کرد)) ماده یک)) به ضرورت حضور فعال روحانیان متعهد برای تدوین خط امام در کلیه حیطه ها ((اینست عبارت از حیطه های جنگ با عراق)) ((ماده ۱۰))

سپاه پاسداران در کنار روحانیون قرار دارند و به احدی "آچاره" نخواهند داد "که به روحانیون "این پاسداران مکتب اسلام ... معنی روحانیت متعهد ((به اسلام)) که خواهند نگارند در طول تاریخ حیات مکتبی ما ... ایستاده اند، توطئه و تبلیغات مرسوم کنند" (ماده ۲).

باید "فزون نظامی به پاسداران آموزش شود" باید "جهت ادامه عملیات سپاه با ایجاد فشار آ ماده گاه در راسرکشور، سلاح و مهمات کافی در اختیار سپاه قرار داده شود" (ماده ۳ و ۴).

ضمی تا باید کامل انجام "تا ایندگان محتسرم مجلس شورای اسلامی" در واگذاری ستادسیاست مستضعفین به سپاه پاسداران در آینده عبارت از سپاه پاسداران هیچ "نسخ و گروهی جو تشکیل ستاد سپاه گروه مسلح را" ندارد.

قطعنامه فرماندهان سپاه پاسداران کرچه در ارتباط با جنگ دوجناح حاکمیت و موضعگیری قاطع آنها بفتح ولایت فقیه و روحانیون، و حملات شدید و مستقیم علیه "حرمانات فکری باطل و منحصر به بعضی بازی خورده های بی اختیار و بی خبران داخلی" و "سیاست ایران داخلی" می بایست و یکی اتمام حجت قطعنامه بویژه موجود "گروه های وابسته به قدرتهای شیطان خارجی" و "الحاسرها و منافقان" است.

در قطعنامه "فرماندهان سپاه پاسداران راسرکشور" از بند و اندرز های آتشی رهبران جمهوری اسلامی نظیر: "س کنند، از توطئه دست بردارند"، "به آغوش اسلام برگردند"، و "با سرخورداری از اسلام عزیز چه عذری نداشته باشند" و غیره، مثلاً اثری نیست، آنچه هست تهدید است. بویژه سرکوب حش است. مفهوم دقیق و صریح قطعنامه با زری سلطه حزب جمهوری اسلامی است: دیگر حرف و تبلیغ بین است و ما قاطعانه وارد محل می شویم. و این کلام آخر و اتمام حجت ما است.

چگونه حکومت جهانی مستضعفان

پایه گذاری میشود

محمدعلی رجایی نخست وزیر جمهوری اسلامی و "نخستین رئیس خط امام" صحابه ای با یکی از سخنرانان سرمایه داران آلمانی یعنی روزنامه و است دوجبه الکمیته سانیونگ "سجمل" وارد. متن کامل این صحابه، بخاطر اهمیت مطالب بسیار صریح در آن، در پایتخت کوی اعیربالیسم آلمان یعنی در برنیه فارسی رادیوکنس بیخ سد و خلاصه ای از این صحابه در روزنامه گیهان، مورخ ۵۹/۹/۲۶، انتشار یافت.

مفسرین عام، عزت مجلس ویرا در رئیس جمهور "به سر ماید داران غارتگر آلمانی و امیربالیسم آلمان اطمینان می دهد که:

"آلمانی سرمایه گذاران و صاحبان صنایع آلمانی در ایران بی اساس و مستح از سو" تفاهات می شود که در مناسبات اقتصادی در کشور باید افکنده است" (گیهان، ۵۹/۹/۲۶ - ناکیدها از ماست).

نخستین وزیر "صد در صد مکتبی" می گوید: "علی رغم تمام ادعاها ((ای تحقیق کرایا ندو عوام فریبانه دهی رهبران جمهوری اسلامی نظیر "نه شرقی نه غربی" استقلال اقتصادی"، حرکت